

آوای زن، شماره ۳۰، پاییز ۱۹۹۷

زنان و مشی سیاسی مخفی در ایران (۱۹۷۰-۱۹۸۵)

حامد شهیدیان - آمریکا

مترجم کیتا سینا - سوئد

مقدمه مترجم : حامد شهیدیان استاد دانشگاه ایلی نوی Illinois آمریکاست، او تاکنون مقالات زیادی در مورد مسائل زنان، انقلاب ایران و مسایل پناهندگی در نشریات نقد "Critique"، تاریخ زنان "Journal of Women,s History"، نشریه ی بین المللی مطالعات خاورمیانه "International Journal of Middle East"، نشریه مطالعات پناهندگی "Journal of Refugee Studies" به چاپ رسانده است.

مقاله ی حاضر قبلاً به زبان انگلیسی در مجله ی مطالعات قمینستی "Feminist Studies" چاپ شده و پی ریخت کتابی است که نویسنده در آینده ی نزدیک منتشر خواهد کرد. او در حال حاضر پژوهش های خود را پیرامون موضوعات مطرح شده در این مقاله دنبال می کند.

انتخاب و ترجمه این مقاله به فارسی (که قبل از چاپ به رویت نویسنده رسیده است) از این جهت شایان توجه است که جمع بندی کاملی از نقش زنان در جنبش سیاسی ایران (از جنبش مسلحانه تا رویدادهای دهه ی ۸۰) ارائه می کند و نشان میدهد که سمتگیری ادامه ی فطلیت زنان پس از "شکست چپ" و توقف فعالیت هایشان در احزاب و گروههای سیاسی، چگونه حول تشکیل سازمانهای زنان متمرکز گردید.

غالباً در باره بسیج سیاسی زنان در خاورمیانه در چند دهه اخیر اظهار نظراتی شده است. دولتهای معاصر خاورمیانه، زنان را به بهانه های گوناگون و برای اهداف متفاوت بسیج کرده اند. بعنوان مثال در ترکیه دوران اتاتورک اهدا حقوق مدنی به زنان، و رهایی آنان رابطه تنگنگی با برنامه های وسیع سازندگی ملی و مدرنیزه کردن جامعه داشته است. زن عصر کمالیست به سمبل وداع با گذشته مبدل میشود... حکومت بعث عراق زنان را برای جبران کمبود نیروی کار و تثبیت و تحکیم قدرت خود بسیج میکند. ۲ در ایران نیز کشف حجاب رضاشاه و سیاست های محمد رضاشاه جهت شرکت هر چه بیشتر زنان در موسسات آموزشی و بخش اداری اقتصاد، بخشی از پروژه وسیع مربوط به ایجاد و تثبیت یک سیستم مدرن سرمایه داری بوده است. در مقابل حکومت اسلامی، برای تثبیت خود به مثابه یک چالش معتبر در برابر نفوذ غرب و نیز برای تحقق بخشیدن به سیاست جنسی خود زنان مبارز و مذهبی را خلق و بسیج کرد.

جنبشهای انقلابی نیز زنان را بسیج کرده اند. آنها به زنان قول داده اند که ضمن الغای نظم گذشته و برقراری جامعه ای نوین بر اساس برابری و عدالت، انقلاب از حقوق آنان دفاع کرده و شرایطی برابر با مردان برایشان تضمین خواهد نمود. همانگونه که ادبیات فمینیستی، چه فعالین و چه تحلیل گران این جنبش به آن اشاره کرده اند تنها بخشی از وعده و وعید های جنبش های انقلابی به حقیقت پیوسته است. ۳ با وجود شرکت فعال زنان، جنبشهای

انقلابی در اکثر موارد تنها به مشکلات فوری زنان که مربوط به فقر و ستم طبقاتی بوده است پرداخته اند، بدون اینکه مردسالاری را با ساختار برابری اجتماعی جایگزین نمایند. ۴ گذشته از این، مشارکت در امر انقلاب، لزوماً موجب کسب احترام بیشتر برای زنان نمی شود. بعنوان مثال، زنان ویتنامی نه تنها در مبارزات مسلحانه، فعالانه شرکت کردند بلکه پستهای بالایی را نیز در نیروهای نظامی ویتنام آزاد بدست آوردند. با وجود این چه به هنگام انقلاب و چه پس از پیروزی آن مردان در برابر رهبری و اقتدار زنان ایستادگی و مخالفت کردند. ۵ تقسیم سنتی کار بر اساس جنسیت (Gender) پدیده ای متداول در میان جنبشهای انقلابی در سراسر جهان است. بعنوان مثال دراوگاندا W. Karagwa Byanyima اظهار میدارد: "اگر چه تبعیض دینی، قومی و طبقاتی در درون نهضت آزادیبخش در هم شکسته شد اما در مورد مبارزه با مردسالاری به دلیل اجتناب از واکنش منفی کشاورزان مرد، تردید وجود داشت." ۶ چنین اکراهی در جنبش فلسطین نیز قابل مشاهده است، ۷ بعلاوه همانگونه که تحلیل فعالان سیاسی فلسطینی و بنگال غربی نشان میدهد، اگر چه مشارکت در جنبشهای انقلابی به ارتقا سطح آگاهی سیاسی زنان کمک شایانی نمود اما موجب شد تا ارتقا دانش جنسی آنان و تعهد نسبت به آرمان زنان به تعویق افتد. ۸

در انقلاب ضد شاه در ایران (۷۹-۱۹۷۸) جنبش زنان از همان ابتدا به مثابه زیر مجموعه ای از مبارزات ضد امپریالیستی، طبقاتی و دموکراتیک رده بندی شده بود. فعالین سیاسی غالباً بر ویژگی طبقاتی و ضد امپریالیستی انقلاب تاکید داشتند و مبارزه علیه نابرابری جنسی، جایگاه فرودست تری برای خود یافت. بعلاوه آنان بر این باور بودند که "رهایی زنان" تنها بوسیله انقلاب سوسیالیستی و از دو طریق میسر خواهد شد: ۱- مشارکت زنان در جنبش انقلابی رفتار قالبی و کلیشه ای آنان را در هم شکسته و یا حداقل تضعیف خواهد کرد، ۲- سوسیالیسم برابری جنسی را به مثابه امری قطعی در برنامه عدالت اجتماعی خود پیاده خواهد کرد. در نتیجه، چپ ایران به جنبش زنان بعنوان یک هم پیمان ارزشمند، اعتنایی نکرد. حتی در میان زنان طبقه کارگر نیز، توجه چپ تنها به کارگران صنعتی معطوف بود. امری که باعث شد، انقلابیون نسبت به گروه کثیری از زنان که عمدتاً کشاورز، کارگر صنایع دستی و یا خدمات عمومی بودند بی توجه بمانند. ۹ با این حال طی یک دهه و نیم وابستگی سازمانی زنان به چپ متشکل، سیمای مسلط و غالب فعالیت سیاسی آنان در ایران بود. چنین نقش فعالی را زنان بخشا از طریق چالش با نقش های مسلط جنسی بدست آوردند. نگرانی ها و قیود خانوادگی از اولین این موانع بود. با این وجود حداقل در بستر یک جنبش انقلابی - هواداری خانواده ها از آرمان زنان و مشاهده قدرت و احترامی که دخترانشان بخاطر نقش جدید اجتماعی خود بدست آورده بودند، در واقع به شکل قابل ملاحظه ای موجب تغییر بسیاری از ارزشهای خانوادگی در رابطه با نقش مناسب برای جنس مونث گردید.

در جامعه ای که تواناییهای زن جدی گرفته نمیشد، سازمانهای چپ برای زنان مقدمات الترناتیو دیگری را فراهم نمودند. در این سازمانها با زنان همانگونه رفتار میشد که با رفقای مردشان و نیز برای فداکاریهایشان مورد احترام واقع میشدند. هنوز اما شرکت در سازمانهای مخفی ضعفهای جدی خود را داشت. انقلابیون مرد به رفقای زن خود بعنوان انقلابیون "فاقد جنسیت" می نگریستند، نه بعنوان فعالین سیاسی. هر جا هویت جنسی بعنوان یک عامل مطرح میشد، سازمانهای سیاسی با زنان عضو بسیار سختگیرانه تر از مردان برخورد میکردند. رفتار زنانه برای تضمین مطابقت با عرف تحت کنترل بود. در بسیاری موارد، سازمانها حتی در تصمیماتی نظیر اینکه رفقای زن، باید چه وقت و با چه کسی ازدواج کنند مداخله میکردند. و در نهایت چپهای مذکر برابری خواهی را بیشتر در بستر فعالیتهای انقلابی شان مورد توجه قرار میدادند تا در زندگی خصوصی - برابری خواهی در زندگی خانوادگی یک انتخاب فردی بود نه یک مشکل سیاسی که در باره اش اتفاق نظر صورت گیرد. در نتیجه زنان برابری با رفقای مردشان را در زندگی سازمانی شان - و نه در زندگی خصوصی شان - بطور نسبی تجربه کردند.

کار سیاسی در میان طبقه کارگر فرصتی برای تماسهای طبقات متخاصم بوجود آورد، اما نتیجه متناقض بود. این کار از یکطرف موجب افزایش آگاهی انقلابیون زن از میزان فشارهای وارده بر زنان کارگر شد و از طرف دیگر

بسیاری از فعالین زن، مبارزه علیه اشکال گوناگون ستم را در صدر فوریت‌های هرم مبارزاتی خود قرار دادند که این بازتابی از خصلت خرده بورژوازی شان بود. آنها ستم جنسی را به مثابه مشکل زنان دیگر - زنان تحت استثمار طبقه کارگر و کشاورز - تلقی میکردند و همزمان تبعیضی که خود با آن مواجه بودند جنبه ثانوی پیدا کرده و در مقایسه برایشان فشار کمتری داشت. در نتیجه اگر چه غالباً به "برتری جنسی مرد - Sexism" در درون گروه‌های سیاسی اعتراض میکردند، اما بخاطر " آرمان والاتر" یعنی انقلاب با این مسئله برخوردی مسالمت آمیز داشتند.

چنین کشاکشی بین تجربه ی جنسی و وفاداری سازمانی -ایدئولوژیکی، ویژگی فعالیت سیاسی زنان را بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ را تشکیل میداد. این تمایل تا قبل از شکست چپ ایران در اواسط دهه ۱۹۸۰ بر جنبش چپ حاکم بود و تحلیل همه جانبه آن به بعد از " پیروزی نهایی" موکول شد. شکست سازمانی و ایدئولوژیکی چپ به فعالین سیاسی پیشین این فرصت را داد تا به بازنگری تجربیات سیاسی شان بپردازند. چه برای آنهائی که شاهد کوشش های نومیدانه چپ برای بقای خویش در مقابل شکنجه و آزار رژیم اسلامی بودند و چه برای دیگرانی که بعدها در مقابل انحلال سازمانهای سیاسی در تبعید واکنش نشان دادند. ۱۰

مقاله حاضر شرکت زنان در فعالیتهای مخفی از اول دهه ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ را مورد بررسی قرار داده و تأثیرات متقابل جنسیت و سیاست را آنگونه که توسط فعالین سیاسی تجربه شده است نشان میدهد. این مقاله بر اساس مصاحبه های حضوری با بیش از ۲۰ نفر از زنان سیاسی که هر کدام بین ۶ تا ۳۵ ساعت بطول انجامیده، مصاحبه تلفنی به مدت بیش از ۲۵ ساعت با ۱۵ زن سیاسی، مطالعه پاسخهای داده شده به ۳۲ پرسشنامه از ۵۱ پرسشنامه توزیع شده و نیز مکاتبه با فعالین سابق سیاسی که در حال حاضر در کانادا و آمریکا و اروپا زندگی میکنند تهیه شده است. نمونه ها شامل زنان از رده های گوناگون سازمانی و از گروههای سیاسی مختلف میباشد. مجاهدین و سایر گروههای مذهبی اپوزیسیون شامل این بررسی نمی باشند چرا که ایدئولوژی اسلامی و پیچیدگیهایش نیاز به تحلیلی مستقل و جداگانه دارد.

دوره بندی مشارکت زنان در فعالیتهای سیاسی مخفی

کودتای ۱۹۵۲، علیه نخست وزیر ملی گرا محمد مصدق، حاکمیت جدیدی از ترور و خفقان در ایران بوجود آورد. ۱۱ تثبیت قدرت توسط شاه به مفهوم پایانی بر هر گونه جنبش سازمان یافته مردمی در سالهای آتی بود. در ۲۵ سال حکومت شاه بعد از کودتا، تنها سازمانهای زنان تایید شده توسط دولت اجازه فعالیت داشتند و سازمانهای زنانی که قبل از کودتا فعال بودند منحل گشته و جنبش های توده ای زنان تا بعد از برقراری جمهوری اسلامی در ۱۹۷۹ نتوانستند به فعالیت بپردازند.

انقلابیون ایران در اوائل دهه ۱۹۷۰ پس از يك ارزیابی انتقادی از شرایط سیاسی بعد از کودتا که منجر به از هم پاشیدگی سازمانی، کاهش مبارزه جوئی سیاسی و یاس گسترده در بین روشنفکران شده بود، استراتژی جنگ چریکی را برگزیدند. تأکید بر افزایش قدرت پلیس مخفی و احساس عدم توان، روشنفکران انقلابی را به این نتیجه رساند که انقلاب معجزه نخواهد کرد مگر آنکه نیروهای انقلابی با رویارویی مسلحانه با رژیم به توده ها نشان دهند که رژیم نه تنها آنقدر قوی نیست که بتواند آنها را شکست دهد بلکه از جنگیدن با آنها نیز عاجز است. ۱۲ همزمان با این مسئله، افزایش شرکت زنان در نیروی کار (که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۲ رشدی معادل دو و نیم برابر داشت) و بالا رفتن سطح تحصیلات (از ۸ درصد در سال ۱۹۵۹ به ۲۶ درصد در سال ۱۹۷۱ بین زنان بالاتر از ۷ سال) موجب راندن آنها بسوی ایدئولوژیهای رادیکال گردید. اعتراض ها ابتدا خود را به صورت اعتصاب و تظاهرات نشان داد. بعدها ظهور دو سازمان چریکی مخفی -سازمان مجاهدین خلق ایران در ۱۹۶۵ و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۱۹۷۱ - موقعیت جدیدی را برای زنان جهت ابراز نارضایتی سیاسی خود فراهم کرد.

مشارکت زنان ایرانی در فعالیتهای سیاسی مخفی میتواند به چهار دوره مختلف تقسیم شود. اولین دوره (۷۹-۱۹۷۰) مربوط به شرکت زنان در فعالیتهای مسلحانه علیه حکومت شاه و حضور "زن چریک" میباشد. دوره دوم (۸۱-۱۹۷۸) در برگیرنده مشارکت زنان در امر انقلاب و فعالیتهای نیمه علنی شان است. دوره سوم (۸۵-۱۹۸۱) مصادف است با سرکوب شدید نیروهای اپوزیسیون توسط رژیم اسلامی، زیرزمینی شدن فعالیتهای سیاسی بعثت دستگیریها، اعدامهای دسته جمعی و تبعید. در طول دوره چهارم (از سال ۱۹۸۵ تا بحال) فعالیتهای سیاسی در ایران در هم شکسته و به حداقل خود رسیده است.

شرح زندگی انقلابیون مقتول، منبع اصلی اطلاعات در مورد زنان چریک دهه ۷۰ را فراهم آورده است. طبق مطالعات اروند آبراهامیان، سازمانهای مارکسیستی-سکولاریستی زنان بیشتری را به خود جذب کردند تا سازمانهایی با ایدئولوژی مذهبی، ۱۴ چرا که سازمانهای مارکسیست اعضای خود را بیشتر از دانشگاه ها، حوزه های روشنفکری شهری و مراکز حرفه ای جذب می نمودند. ایده های مارکسیست-سکولاریستی برای اینگونه زنان جذابتر از اسلامی بود. پایگاه اصلی سازمان مجاهدین، نسل جوان متعلق به خانواده های سنتی طبقه متوسط بازاری بودند که ایدئولوژی سنتی اسلام راضی شان نکرده بود و به دنبال آلترناتیو دیگری بودند که با خاستگاه طبقاتی شان چندان مغایر نباشد. از این رو دکتربین سازمان مجاهدین برای زنان مدرن و تحصیل کرده جاذبه ای در بر نداشت. اسلام محافظه کار حتی از این کمتر، اینگونه زنان را بخود جلب میکرد.

به هنگام انقلاب ۷۹-۱۹۷۸، بیشتر فعالین زن متعلق به سازمانهای انقلابی چپ بودند که نه هدف روشنی برای انقلاب داشتند و نه حضوری دائمی در صحنه سیاسی ایران در نتیجه شرکت زنان نیز فاقد سازمان یافتگی و انسجام لازم بود. آنچنانکه یکی از فعالین با دید انتقادی میگوید سمت و سوی ایدئولوژیک اپوزیسیون نه موجب تشکیل سازمانهای مستقل زنان گردید و نه برای تکامل منطقی ایدئولوژی فمینیستی سودمند افتاد. ۱۵ با وجود این حضور فعال و گسترده زنان در انقلاب ایران یکی از ویژگیهای برجسته آن گردید: زنان در تظاهرات شرکت کردند، در میتینگ ها حضور یافتند، وارد بحثهای سیاسی شدند، به موسسات و دستگاههای رژیم پهلوی حمله کردند و روند انقلاب را مورد تعمق قرار دادند. یک زن در مورد روزهای انقلاب چنین اظهار نظر میکند:

خانه ما نزدیک پادگان عباس آباد قرار داشت و من به گروهی که در حال تصرف آن بود ملحق شدم. پادگان هیچ نگهبانی نداشت. ما درها را شکستیم، و به داخل دفترها ریختیم، عکسهای شاه را پائین کشیده و توی آتش سوزانیدیم. تمام اسلحه و مهمات را برداشته و به هر کسی که بیرون بود دادیم. من که در آن موقع هیجده سالم بودم از اینکه صاحب دو اسلحه شده بودم خیلی هیجان زده بودم. به دیگران پیوستم و به شکستن اثاثیه، برداشتن اسناد مشغول شدم. همه چیز را ویران میکردم. به ناگاه به خود آمدم: ما داریم چکار می کنیم؟ این کشور ماست که داریم از بینش میبریم. آنوقت کمی ناراحت و نگران شدم. " ۱۶

تنش دائمی الحضور که بین آمال و خواسته های نیروهای انقلابی و طرحهای رژیم نو پای اسلامی وجود داشت فضای جدیدی را برای فشار و سرکوب فراهم کرد. از یکطرف جو دموکراتیکی که بعد از سرنگونی سلسله پهلوی بوجود آمده بود توده های عظیمی از زنان (و مردان) را به سیاستهای انقلابی جذب نمود. و از طرف دیگر نفی بلادرنگ حقوق زنان توسط رژیم اسلامی موجب آگاهی عمومی در مورد مسائل زنان گردید. با وجود این عدم حضور یک جنبش سازمان یافته فمینیستی به همراه دیدگاه بسته چپ در مورد ستم جنسی مانعی بر سر راه انتقاد تند و رادیکال از ایدئولوژی و عملکرد پدر سالارانه اسلام ایجاد کرد. اگر چه تعداد زیادی از سازمانهای زنان بسرعت شکل گرفتند اما اکثر آنها بعنوان ضمام گروههای سیاسی تحت سلطه مردان عمل کردند و انتقادات خود را بر روی رفتار غیر انسانی سرمایه داری ایران با زنان کارگر و کشاورز متمرکز کردند.

یورش بیرحمانه جمهوری اسلامی به حقوق دموکراتیک و گروههای اپوزیسیون بعد از ژوئن ۱۹۸۱ آغازی بود بر دور سوم فعالیت سیاسی مخفی زنان. ۱۷ در طی این دوره که حدوداً تا ۱۹۸۵ بطول انجامید، درگیری زنان مستقیماً تحت تاثیر آمادگی سازمانهای سیاسی در پاسخگویی به حملات رژیم قرار گرفت. بعضی از سازمانها نظیر پیکار با دستگیریهای دسته جمعی و از هم پاشیدگی مواجه شدند و بعضی دیگر مثل فدائیان که به حفظ تاکتیک های چریکی ادامه داده بودند زمان بیشتری دوام آوردند. در طی این دوره زنان نقش کلیدی را در این سازمانها ایفا کردند اما

سنگینی و فشار سرکوب و اهمیت مسئولیتهای سازمانی زنان مانعی بر سر راه توجه به حقوق شان گردید. اعضای مونث و با تجربه سازمان به رده های بالای سازمانی ارتقا یافتند. برای مثال در میان فدائیان ارگانهای مهمی نظیر کارگران تهران، کمیته هماهنگی نظامی - سازمانی تهران، و روزنامه "کار" فدائیان همه در بین سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۱ زیر نظر زنان اداره میشدند. عجباً که همین حجاب اسلامی برای زنان امکان تغییر قیافه و پنهان شدن از دست پلیس مخفی و پاسداران انقلاب اسلامی را فراهم نمود.

دوره بعد از ۱۹۸۱ دوره "تلاش" بود. ۱۸ بسیاری از فعالین سیاسی یکی از عزیزان خود را از دست دادند چه بعنوان زندانی، کشته در درگیریهای مسلحانه و یا اعدام. بعضی از فعالین از تجاوز در زندانها گزارش دادند هر چند که هیچکدام خود مورد تجاوز قرار نگرفته بودند. بعضی موارد شامل فعالین باکره ای بود که به مرگ محکوم شده بودند و چون اسلام اعدام دختران باکره را تأیید نمیکند اینگونه زندانیان شب قبل از اعدام به "عقد" جلادان خود در می آمدند. زندانیان باردار مجبور به زایمان در زندان بودند. بعضی از همان ابتدا نوزادانشان را در زندان بزرگ کردند. ۱۹ آنهایی که از تعقیب و آزار جان سالم بدر برده بودند اغلب نتوانستند برای سالها خانواده خود را ملاقات کنند یکی از آنها این چنین بخاطر می آورد :

در زمستان ۱۹۸۲، مدتی را با چهار نفر از رفقای زن که در آن زمان در منطقه کردستان (نوار مرزی ایران - عراق که قبل از صلح بین ایران و عراق محل فعالیت اپوزیسیون بود) زندگی میکردند گذراندم.

بیش از سه سال از آخرین باری که آنها فرزندانشان را دیده بودند میگذشت و هیچ امیدی به اینکه در آینده نزدیک بتوانند دوباره آنها را ملاقات کنند وجود نداشت. این مسئله یک رابطه مشترک بین آنها به وجود آورده بود. یکی از آنها خودکشی کرده است. دیگری بعد از هفت سال، چهار ماه پیش فرزندش را دید، سومی هنوز فرزند خود را ندیده است و نمی دانم بر سر چهارمی چه آمد.

دوره ۱۹۸۵ تا کنون در برگیرنده سالهای تبعید مخالفان جمهوری اسلامی است. بعد مسافت و قرار گرفتن در محیطی جدید، پرتوی دیگرگونه بر تجربیات گذشته فعالین زن انداخت. در تبعید، زنان سیاسی شکست چپ را با مراجعه به جنبش های بین المللی فمینیستی و بسیج دولتی زنان توسط جمهوری اسلامی ایران مورد تحلیل قرار دادند. عدم وابستگی به سازمانهای سیاسی، بخصوص به دلیل عدم تمایل این سازمانها به طرح حقوق زنان بسیاری را ترغیب کرد که به همکاری خود با این گروهها پایان بخشیده و توان خود را بر روی تشکیل سازمانهای زنان متمرکز کنند.

عوامل اجتماعی تاثیر گذار بر فعالیت سیاسی زنان

منشا طبقاتی، پس زمینه شهری یا روستائی، سطح تحصیلات، موقعیت سیاسی، اجتماعی وایدئولوژیک و سمت و سوی شناخت سازمانی همگی تاثیرات ژرفی بر شرکت زنان ایرانی در فعالیتهای سیاسی مخفی داشته اند. تا قبل از شروع انقلاب تعداد اندکی از زنان طبقه کارگر به جنبش مخفی پیوستند. مشکلات اقتصادی، بیسوادی و ضعف در مقابل تهدیدات کارفرمایان آنها را از وارد شدن به مبارزه سیاسی فشرده و دائمی باز می داشت. بدون تردید، این حقیقت را که چپ ایران هیچگاه موفق به برقراری پیوند با طبقه کارگر نشد میتواند بخشا با عدم حضور نسبی زنان کارگر در سطوح

انقلابیون حرفه ای توضیح داد. حتی آن زمان که چپ موفق به ایجاد چنین ارتباطی شد (بخصوص در روزهای قبل از انقلاب) توجه اش تنها معطوف به کارگران مرد گردید. در اوائل دهه ۱۹۷۰ بیش از ۷۸ درصد از طبقه کارگر (شاغل در صنایع، معادن، حمل و نقل و صنایع روستائی) را مردان تشکیل میدادند. ۲۰ شمار زنان در صنایع حدود یک چهارم کل زنان شاغل بود. ۲۱ تعداد زنان شاغلی که متمایل به نیروهای چپ بودند از این نیز کمتر بود، چرا که ارقام داده شده در بالا شامل زنان در صنایع روستائی (فرشبافی، سوزن بافی و صنایع دستی مشابه) میباشد که چپ، سنتا علاقه ای به آن نداشته است. از کل زنان شاغل در ۱۹۷۵، بخش کشاورزی بیش از ۶۱ درصد نیروی کار را به خود اختصاص داده بودند. اگرچه چپ هوادار این طبقه بود اما برای کشاندن آنها به جنبش انقلابی کمترین تلاشی نکرد.

فشار اجتماعی بر روی زنان طبقات پائین مانع شرکت آنان در فعالیتهای سیاسی حتی در دوران انقلاب شد. یکی از زنان آشنا به مسائل سیاسی که اهل یکی از شهرهای کوچک آذربایجان است به خاطر می آورد که مطالعه و شرکت در مسائل سیاسی تنها سرگرمی او بوده اما خانواده و فشارهای اجتماعی هر گونه فعالیت او مطابق ذوق و علاقه اش را رد میکردند :

از خانواده فقیری بودم و وقتی به مدرسه میرفتم متوجه شدم که فقر تا چه اندازه گسترده است . میتوانستم متوجه آنچه که در اطرافم میگردد بشوم. پدرم فردی روشنفکر بود و در دبستان تدریس میکرد. اما از ساواک چنان میترسید که از هر گونه درگیری در مسائل سیاسی خودداری میکرد به منم اجازه فعالیت سیاسی نمیداد. حتی انقلاب در برخورد او نسبت به شرکت من در مسائل سیاسی تغییری نداد. پنج بار به طور پنهانی برای ملحق شدن به تظاهر کنندگان از خانه خارج شدم. یکبار طرفداران فناتیک خمینی کتکم زدند. اما من به خواندن رمان، کتابهای مارکسیستی و هر چه که دم دستم بود ادامه دادم. فشار خانواده بسیار زیاد بود. عاقبت وقتی برایم خواستگار آمد. برای فرار از کنترل خانواده تصمیم به ازدواج گرفتم. با خواستگارم قبل از قبول پیشنهادش سی دقیقه صحبت کردم و سه شرط برای پاسخ مثبت خود تعیین کردم. اول اینکه به او گفتم چون ما با هم فامیل هستیم بهتر است که برای خودمان مسکن مستقل داشته باشیم تا اینکه نزد پدر و مادر او زندگی کنیم. دوم، به او گفتم دلیل اصلی من برای ازدواج بدست آوردن آزادی برای مطالعه و فعالیت سیاسی است. و سوم اینکه من یک فرد مذهبی نیستم بنابراین او نباید انتظار داشته باشد که من حجاب بگذارم. آن موقع تمام شرایط مرا پذیرفت. اما بعد از ازدواج، حتی برای رفتن به خانه بستگانم نیز باید از او اجازه میگرفتم.

شرکت زنان در نیروی کار ماهر و نیمه ماهر و افزایش میزان دستیابی به امکانات تحصیلی برای زنان طبقه متوسط فرصتهای بیشتری برای خود - بیانگری سیاسی شان فراهم آورد. طبق مطالعات آبراهامیان از ۳۴۱ چریک کشته شده (بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷) ۳۹ نفر زن بودند : ۱۴ نفر خانه دار، ۱۳ نفر دانشجو، ۹ معلم، دو دکتر و یک کارمند. ۲۲ در بین زنان طبقه متوسط نیز سنت شرکت در فعالیتهای سیاسی وجود داشت که به دوران انقلاب مشروطه باز میگردد.

اگر چه میزان کنترل و نظارت در خانواده های زنان شهری و تحصیل کرده طبقه متوسط نسبتا کمتر بود معذالك باز رفت و آمدشان از نزدیک مراقبت میشد. بخصوص اگر در همان شهر یا منزلی زندگی میکردند که پدر و مادرشان سکونت داشتند. اگر چه والدین ایرانی بر روی فرزندان خود اعم از دختر و پسر کنترل قابل توجهی نشان میدادند، اما مردان جوان خانواده نسبت به خواهران خود از آزادی بیشتری بهره مند بودند. یک خانواده میتوانست بپذیرد که پسر جوانشان تا دیر وقت بیرون باشد یا شب را با دوستش بگذراند اما نسبت به دخترانشان چنین لطفی را نشان نمی دادند. یک زن فعال سیاسی چنین به خاطر می آورد : " وقتی وارد دانشگاه شدم، حتی برای بیش از یکسال برادرم مرابعد از پایان درس تا خانه اسکورت میکرد. " دیگری میگوید که هر غروب پدرش جلوی ایستگاه اتوبوس نزدیک منزلشان منتظر او می ایستاد تا او تنها به خانه برنگردد. زن دیگری چنین میگوید: "هیجده سالم بود که برای اولین بار یک هفته را در یک کمپ تابستانی در شمال ایران گذراندم. والدینم یک اطاق نزدیک کمپ ما اجاره کردند تا بتوانند مرا مثل یک عقاب زیر نظر داشته باشند. " در خانواده های محافظه کار اینگونه محدودیتها از این نیز شدیدتر بود. یک زن از یک خانواده مرفه بازاری بخاطر می آورد که چند سال قبل از انقلاب زمانیکه او سیزده چهارده سال بیشتر نداشت ، نامه ای به خودش نوشت : " اعتراض کردم که هیچ کس مرا نمی فهمد، راجع به بیعدالتی اجتماعی و تفاوت طبقاتی حرف زدم . من از اینکه پول بر زندگی ما حاکم است سر خورده و ناراحت بودم. " یکروز وقتی او از مدرسه برمیگردد، والدین ، خواهر و برادران و تعدادی از دوستانش را در اطاق خود می یابد که مشغول زیر و رو کردن همه چیز هستند.

آنها نامه مرا پیدا کرده و خوانده بودند از اینکه مبادا من با گروه سیاسی ای ارتباط داشته باشم سخت ترسیده بودند. پدرم گفت اگر همچنان به این نوع مسائل مشغول باشم دیگر حتی اجازه رفتن به مدرسه را نیز به من نخواهد داد. از آن پس آنها کنترلشان را بر من شدیدتر کردند. خواهر بزرگترم هر جا که میرفتم با من می آمد. در عین حال

که برادر بزرگترم مراقب من بود اما پدرم برای مدتی هیچ پولی بمن نمی داد. اما من ساکت ننشستم. هر وقت خانواده ام به من فشار می آوردند سر به طغیان بر می داشتم.

هما نظر که Carol Pateman اشاره میکند در تئوری سیاسی لیبرال کلاسیک، دایره خصوصی زندگی به مثابه مکانی برای خود - بیانگری (self-expression) آزاد از هر گونه اجبار و تحمیلی شمرده میشود. اما زنان هیچگاه زندگی خانوادگی را برای خلاقیت و رشد آزاد خود مساعد نمی یابند. ۲۳ همه زنان درجات مشابه محدودیت را تجربه نکردند، اما همگی آنان برای کسب استقلال ناچار به مبارزه بودند. عواملی نظیر سن و سال حتی در درون خانواده نیز تبعیضاتی را بحدود می آورد. به این صورت که اغلب بر روی دختران جوانتر بخصوص اگر مشغول تحصیل و یا شاغل بودند کنترل بیشتری اعمال میشد تا خواهر بزرگتر.

زنان شهری بخاطر سطح تحصیلاتشان، تماسهای گسترده ترشان با دیگران و تحرك جغرافیائی بیشتر از فرصتهای بهتری برای شرکت در فعالیتهای سیاسی نسبت به زنان روستائی بهره مند بودند. زنانی که در شهرهای بزرگ نظیر تهران و یا در مناطقی با سابقه تاریخی رادیکالیسم سیاسی مثل تبریز و یا استانهای شمالی گیلان و مازندران زندگی میکردند احتمال جذبشان به سیاست بیشتر بود. يك زن تعریف میکرد که بعلت زندگی در يك شهر سنتی در مرکز ایزان، نتوانست هیچ دوستی که عقاید مشابه او را داشته باشد بیابد و به این خاطر به تنهائی در گیر فعالیتهای سیاسی شد. در ۱۹۷۵ هنگامیکه دانش آموز دبیرستان بود با شوق فراوان آثار نویسندگانی چون چخوف، تولستوی، چرنیشفسکی، رومن رولان، سارتر، سیلونه و فالاچی را مطالعه میکرد. از او پرسیدم: "از مطالعه آنها چه آموختی؟" لبخندی زد و گفت:

یاد گرفتم که خیلی دردناک است که آدم بداند ولی نتواند کاری انجام بدهد. خواندم و فهمیدم که در اطرافم چه میگذرد. اما نتوانستم کاری انجام بدهم. کسی را نمی شناختم. بعنوان يك دانش آموز تماسهایم بسیار محدود بود. هر کتابی که میخواندم چیز تازه ای در مورد جامعه، در مورد اختلاف طبقاتی و نابرابری اجتماعی به من می آموخت. به اطراف که نگاه میکردم می دیدم عده ای ثروتمند هستند و مورد احترام و بقیه تنها "انسانهای معمولی" هستند. اما نمی توانستم بهشان نزدیک شوم و تماس برقرار کنم.

اما زن دیگری که در دبیرستان معروف خوارزمی - تهران در همان زمان درس میخوانده موفق میشود به يك گروه کوچک سیاسی از همکلاسی های ملحق گردد، آنها ضمن تشکیل گروههای مطالعه سیاسی، پوسترهای شاه را پاره میکردند، پنجره ها را می شکستند و روز دانشجو (۱۶ آذر / ۷ دسامبر) برای نشان دادن همبستگی خود با دانشجویان دانشگاه تظاهرات به راه می انداختند.

يك دلیل مهم برای سطح بالاتر فعالیتهای سیاسی زنان شهری این بود که چپ ایران عمدتاً "شهری، تحصیل کرده و جوان" بود. ۲۴ با وجود این، خارج از محدوده فعالیت مخفی، زنان روستائی در جنبش مشارکت داشتند. بعنوان مثال Mary E. Hagelund گزارش میدهد که در علی آباد دهکده ای در مرکز ایران زنان پیشه ور نقش فعالی در انقلاب بازی کردند و هر چند بسیاری موافق راهپیمائی زنان نبودند اما آنها خود تصمیم به برگزاری تظاهرات و ملحق شدن به سایر تظاهر کنندگان در شیراز گرفتند. ۲۵

نقش های جنسیت، اجتماعی شدن و فعالیت سیاسی

تاریخچه شرکت زنان در سازمانهای مخفی سیاسی به سنت طولانی مبارزه زنان برای کسب برابری در زندگی اجتماعی باز میگردد. با وجود این فعالیت های مسلحانه علیه پلیس نیاز به تخریب پایه های سنتی نقش های جنسی ۲۶ و به مبارزه طلبیدن قوانین جنسی جامعه ایران داشت. توزیع اعلامیه در نیمه های شب بین همسایگانی که متعلق به طبقه کارگر بودند و یا شرکت در درگیریهای مسلحانه با ماموران امنیتی، جدی ترین حرکات تند و خشن جنس مونث بودند. زندگی مخفی اغلب طلب میکرد که فعالین زن خانواده خود را ترك کرده و در خانه امن با رفقای مرد خود زندگی کنند. پس از دستگیری و زندانی شدن، چریکها اغلب مورد شکنجه های سخت از جمله سواستفاده جنسی و تجاوز قرار میگرفتند. ۲۷

نقش جنسیت و قوانین اخلاقی هر روز زیر سوال میرفتند و طبق عوامل اجتماعی و شخصیتی مورد تجدید نظر قرار میگرفتند یا آنچه که Deniz Kandiyoti " سودای پدر سالارانه " میخواند. قوانین هدایت و رهبری پدر سالاری بیشتر مایل به تأیید رفتار زنان آنگونه که خود میخواهد میباشد تا رفتار واقعی آنها. چنین قوانینی نشان میدهد که کنترل پدر سالارانه بسیار شکننده تر از ادعای محافظه کاران است. چه چیزی جرعه مقاومت و طغیان است؟ درگیری زنان در فعالیتهای مخفی به آسانی تمامی دیدگاههای سنتی در مورد نقش های جنسیت را باطل ساخت. بسیاری از زنان بخاطر می آورند که چگونه پس از ارتقا آگاهی سیاسی خود، قوانین خانوادگی را به راحتی موانعی دیدند که باید بر آنها غلبه کرد نه قوانین مقدسی که مجبور به اطاعت از آنها با شدند. يك زن چگونگی گرایش خود به سیاست را اینگونه خلاصه میکند:

برای فقر در ایران يك توضیح فلسفی برای خود داشتم و این است آنچه از موقعیت خود فهمیدم : چرا باید برای مارکسیسم -لنینیسم بجنگم؟ برای اینکه کاملاً روشن است که ماده دائماً در حال تغییر و حرکت است . گونه های انسانی نیز در پروسه تکامل قرار دارند و من وظیفه دارم در این حرکت شرکت داشته باشم . به زبان دیگر من مجبور هستم برای تکامل نوع انسان کاری انجام دهم. چطور باید این کار را انجام دهم؟ از کجا باید چنین مبارزه ای را شروع کنم؟ در مرحله اول من خودم جایگاه تغییر هستم و بعد از من جامعه . در نهایت مبارزه من باید دیدگاهی جهانی داشته باشد.

تجربه مستقیم فقر یا افزایش آگاهی اجتماعی دو عامل مهم برای جذب زنان به سیاست هستند. برای مثال مرضیه احمدی اسکویی ، در سال ۱۹۴۵ در يك خانواده از طبقه متوسط در تبریز متولد شد. از کودکی ضمن کار در مزرعه در، شاهد فقر و بینوائی کشاورزان ایرانی بود. گیج و سر در گم از نابرابری اجتماعی کتابهای زیادی را برای یافتن پاسخ مطالعه میکرد. او ضمن تحصیل در دانشسرای تربیت معلم مارکسیست شد. پس از پایان تحصیلات بمدت سه سال تدریس کرد سپس وارد دانشگاه تبریز شد. پس از مدتی بدنبال مشکلات مالی مجبور به ترك تحصیل شد و به سپاه دانش پیوست و در نزدیکی تهران مشغول تدریس شد. بدنبال شرکت در اعتصابات گسترده دانشجویی در مارس ۱۹۷۲ به زندان افتاد. مدت کوتاهی پس از آزادی به سازمان فدائیان ملحق شد و در يك تیراندازی توسط نیروهای حکومتی در ۶ ماه مه ۱۹۷۴ کشته شد. ۲۹

بیوگرافی اشرف دهقانی اشاره میکند به مشکلات اقتصادی و اجتماعی او که وی را به فردی مستقل و سرکش تبدیل کرد. او در سال ۱۹۴۹ در يك خانواده تهیدست روستائی در شمال غربی استان آذربایجان متولد شد. سالهای کودکی، سالهای سختی بودند. " توجه کمی به او میشد و او توانست اعتماد به نفس خود را رشد دهد بدون اینکه از دیگران انتظار مراقبت و نگهداری داشته باشد. او یاد گرفت چگونه روی پای خود بایستند و بجنگند بر مشکلات و سختی ها غلبه کند. " ۳۰ پس از فارغ التحصیل شدن از دبیرستان، اشرف دهقانی به تدریس در يك روستای فقیر مشغول شد. بعنوان يك معلم اهل مطالعه از همنشینی با روشنفکران و فعالین سیاسی از جمله برادرش بهروز و نویسنده و معلم انقلابی صمد بهرنگی لذت میبرد. در سال ۱۹۷۱ بعلت عضویت در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دستگیر و مورد تجاوز و شکنجه واقع شد. در مارس ۱۹۷۳ از زندان فرار کرده و به خارج از کشور گریخت و تا بعد از انقلاب در آنجا ماند.

زنان بسیاری بخاطر شهادت یکی از بستگان نریک یا يك دوست به جنبش انقلابی پیوستند. پوران بازرگان وابستگی های خانوادگی را بعنوان مهمترین عامل در تقویت روحیه اعضا يك گروه كوچك ضد شاه - جامعه زنان اسلامی - که او و چند زن تحصیل کرده دیگر در مشهد در اوائل دهه ۶۰ تاسیس کرده بودند ذکر میکند. ۳۱ آبراهامیان در بررسیهای خود راجع به مجاهدین ذکر میکند که بسیاری از اعضای مونث سازمان با مردان مجاهد ارتباط فامیلی داشتند.

فعالیت سیاسی زنان - یا بقول یکی از زنان عضو گروههای نظامی ، تجربه " مشارکت در ساخت تاریخ " تاثیرات

عمیقی بر نگرش زنان نسبت به خود داشت. او چنین به خاطر می آورد:

آنچه که داشت برای زنان اتفاق می افتاد بسیار جدید بود. در فرهنگ ایران در گذشته زنان فقط بعنوان مایملک مردان تلقی میشدند و از حقوق اندکی برخوردار بودند، و ناتوان از حضور در جامعه، صرفاً به نگهداری از کودکانشان میپرداختند. اینک در دوران انقلاب حتی یک زن معمولی نیز همانند و برابر با مردان انگاشته میشد. از ما انتظار داشتند اسلحه و کوکتل مولوتف به دست بگیریم و ظاهراً این کار برای مردان قابل قبول بود. زنان در گذشته زمانیکه از دانشگاه‌ها فارغ التحصیل میشدند به سختی در جامعه کار پیدا میکردند، مخصوصاً اگر زیبا و جذاب نبودند. شاه تلاش کرد برای زنان اشتغال فراهم آورد، اما تأکید زیادی بر ظاهر و زیبایی زن و نه توانائیش میشد. حالا ما یکدیگر را خواهر و برادر صدا میزدیم و در خیابانها همه احساس امنیت میکردیم. احساس میکردی که هر خانه شهر به تو تعلق دارد، که همه جا تو را با آغوش باز می پذیرند. هیچ جدائی و تفرقه ای نبود. در گروه های مجاهدین و کمونیست نیز اینگونه بود. نظر هر کسی ارزش شنیدن داشت، مهم نبود که شخص با چه گروه و حزبی موافق است. برای اولین بار در عمرم احساس کردم که واقعا دارم زندگی میکنم، که قسمتی از زندگی هستم. دیگر از جامعه جدا نیستم بلکه در واقع جزئی از آن هستم. متأسفانه این دوران چندان نپائید. ۳۳

زندگی مخاطره آمیز فعالیتهای زیر زمینی، به زنان سیاسی اعتماد به نفس بخشید. یک زن که به هنگام تحصیل در دبیرستان در خیابانها روزنامه فروخته و به وسیله مردان حزب الهی مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته بود میگفت:

"بعنوان یک زن از نظر فیزیکی خود را در مقایسه با مردان حزب الهی ضعیف حس کردم، اما نتوانستم خود را از هیچ لحاظ دیگری پائین تر از آنها ببینم."

مقابله با هنجارهای اجتماعی و کنترل والدین تنها با اعمال خطرناکی نظیر پخش اعلامیه های غیر قانونی و یا ایجاد آشوب در بین زحمتکشان رخ نمی نمود. فعالیت های سرگرم کننده ای نظیر برنامه های ورزشی، سفرهای دسته جمعی و کوه نوردی نیز این مبارزه جوئی را جلوه گر میساخت. چنین رویدادهایی شخصیت فعالین سیاسی را شکل داده و همبستگی نزدیکی بین آنها (بخصوص در بین جنسهای مشابه) پدید آورد و برای فعالین زن این شانس را فراهم کرد تا قدرت فیزیکی و میزان تحمل و پایداریشان را نشان دهند. این فعالیتهای همچنین فرصتهای مناسبی بودند برای افراد همفکر تا به دور از مشاجره و ازدحام هواداران حکومت به بحث بنشینند یا سرودهای انقلابی بخوانند. علاوه بر این، این گونه برنامه های دسته جمعی موقعیت هایی را برای فعالیتهای مختلط بوجود آورد. اما چون چنین سفرهایی در محیط خارج از کنترل والدین انجام میشد از طرف آنها با سخت گیری شدیدی مواجه می گشت. این امر در مورد نوجوانان بیشتر صادق بود. دو خواهر که همیشه در فعالیت های سیاسی شان تحت نظر والدین خود بوده اند بخاطر می آورند که پدرشان بشدت مخالف شرکت آنها در یک برنامه سه روزه کوه نوردی بود. یکی از خواهران گفت: "ما در ابتدا تأیید تلویحی مادرمان را برای این سفر داشتیم اما پدرمان شدیدا مخالف بود. چون سفرمان چند روز طول میکشید، او گفت شما نمی دانید پسرها چه موجوداتی هستند. ما برایشان توضیح دادیم که آنها همه رفقای ما هستند و قضیه زن و مرد بودن برایمان علی السویه است و ما همه از انقلابیون هستیم. عاقبت مادرم نیز جانب او را گرفت." خواهران، علیرغم عدم موافقت والدین خود به آن سفر رفتند هر چند که بعداً از طرف پدر و مادرشان مورد تنبیه واقع شدند.

فعالیت های سیاسی بنویه خود موجب تغییراتی چند در برخوردهای اجتماعی نسبت به زنان گردید. یک زن میگوید فعالیتهایش باعث شد تا رفقای مردش او را بعنوان یار برابر با خود قبول کنند. "به هر حال آنها مجبورند به حقوق من احترام بگذارند چون به آنها اجازه نمی دهم با این مسئله مخالفت کنند." زن دیگری بخاطر می آورد که خانواده و دوستانش در ابتدا به فعالیت های سیاسی وی با نظر مساعدی نگاه نمی کردند اما بعد از آنکه دیدند زنان چه اندازه برای انقلاب مهم و پر مایه هستند نظرشان را تغییر دادند. او با یکی از همسایگان خود که برای بازدیدشان آمده بود و بازرگان ثروتمندی بود برخوردی لفظی پیدا کرد.

او به یک نفر بد دهنی کرد من چنان عصبانی شدم که همانجا در حضور پدرم بر سرش فریاد کشیدم و به او گفتم "خدا میداند اگر آنها تو را سر و ته کنند خون چه تعداد از مردم از حلقه جاری خواهد شد." خواهرم خجالت کشید و گریه کرد. پدرم ساکت ماند و چیزی نگفت. از آن به بعد ارتباطمان با آن شخص قطع شد. اما آنچه انجام دادم در

چشم پدر برای من احترام زیادی به همراه آورد. او فکر کرد که من کاری بسیار مردانه انجام داده ام.

زندگی سازمانی

زندگی نامه مبارزان مقتول منبع اصلی اطلاعات راجع به زنان در سازمانهای مخفی بوده است. اما این اطلاعات نیز محدودیتهای دارد. جز در مواردی معدود، بقیه کوتاهاند (گاه حتی یک پارگراف تا یک صفحه) و معمولاً بیشتر جنبه تجلیلی دارند تا دادن اطلاعات اساسی و قابل توجه. بعلاوه، این زندگی نامه ها هیچ انعکاسی از تجربیات این مبارزان بعنوان انقلابیون زن در بر ندارد و اسطوره سازی از چهره زنان انقلابی تجربیات واقعی آنها را پنهان ساخته است. ارزیابی های دیگر از رابطه ی چپ ایران با جنبش زنان اشاره به این حقیقت دارد که سازمانهای سیاسی چپ بسیاری از دیدگاه های روابط مردسالارانه را بازسازی می نمایند. گرچه بسیاری از چپ های مرد در مقابل ارزیابی از گذشته مقاومت می کنند، اما مبارزین زن از گذشته تصویری پیچیده از امید و یاس، مخالفت و تائید، آزادی و تحمیل اراده ارائه می کنند. بعنوان مثال، در مارس ۱۹۹۲ به هنگام سخنرانی مونرال، در مورد تاریخ نگاری فعالیت سیاسی زنان ایران که مدعوتش شامل تعداد زیادی از فعالین سابق که اکنون در تبعید زندگی می کنند بودند، بر ضرورت شناخت زنان سیاسی ورای شخصیت های قهرمانی و مبارزاتی شان تا کید کردم ۱۱. بسیاری از مردان حاضر در جلسه با این پیشنهاد من مخالفت کردند. یکی از آنها با حالتی بر افروخته به من گفت: " شما بهتر است فقط نتایج تحقیقاتتان را ارائه دهید. شما با سمبل هایتان هر چه می خواهید بکنید، ولی به سمبلهای ما توهین نکنید!" زنان حاضر در جلسه - چه فعالان کنونی و چه سابق - واکنش متفاوتی داشتند. یکی از آنان می گفت " برای رفقای مرد ما خیلی آسان است برای ما تصمیم بگیرند که چه چیز خوب است و چه چیزی بد، چه چیزی انقلابیست یا چه چیزی ضد انقلابی و این بدین خاطر است که آنها هیچ چیز در باره آن چه که ما انجام داده ایم نمی دانند."

بر اساس این زندگینامه ها و نیز مصاحبه های من چنین به نظر می رسد که زن چریک اولین تیپ زن نظامی کار بود که در مبارزه مسلحانه علیه شاه شرکت کرد. زن چریک همان عملیات نظامی را انجام میداد که مردان و همانند آنان در عملیات چریکی شرکت می جست. آنها بسیار قاطع، در ماموریتهای نظامی دقیق، در فعالیتهای زیر زمینی هوشیار و زیرک و برای مسئولیتهای سازمانی فداکار بودند. عشق و رابطه جنسی نقش مهمی در زندگیشان بازی نمی کرد. یک عضو پیشین فدائی رفتار رفقای مردش را نسبت به زن چریک این چنین توصیف میکند: " همراه با احترام ضمن حفظ فاصله ". زن چریک بعنوان یک ابر زن که شایسته احترام و تحسین است تلقی می شد. چنین برداشتی از زن انقلابی بعنوان زن فاقد جنسیت تا بعد از انقلاب ادامه داشت.

انقلاب اسلامی و فعالیتهای نیمه علنی چپ به همراه خود تغییراتی برای زنان سیاسی بوجود آورد. بدنبال انقلاب آن دسته از فعالینی که از آزار و شکنجه های شاه جان سالم بدر برده بودند نقشهای برجسته ای در سازمانهای خود بدست آوردند. برابری نسبی در تصمیم گیری، فرصت به نمود در آوردن توان های شخصی و تعداد زیادی ازدواج های درون سازمانی از مشخصه های این دوره هستند. تازه واردین پستهای مختلف را اشغال می کردند. بجای شرکت در رویارویی های چریکی، سیاستهای چپ های بعد از انقلاب بطور غالب حول " کار سیاسی " متمرکز شد، یعنی فعالیتهائی نظیرتبلیغ و ترویج سیاسی، تشکیل سلول های گروهی برای حمایت از سازمان مادر، شرکت در گروه های مطالعاتی، توزیع روزنامه و جزوه، کار در کارخانه ها، شعار نویسی های انقلابی بر روی دیوارها، تهیه گزارش در مورد همسایگان، مدارس یا محیط کار و اعتراض به اخراج یا بازداشت همکاران، آموزگاران یا همکلاسی ها. فعالان زن نیز با مشتریان زن در مراکز نظیر کارگاه های خیاطی کار می کردند.

بعد از سالها بدبینی و انزوا در فاصله سالهای کودتای ۱۹۵۲ و شروع مبارزه مسلحانه در ۱۹۷۰ زنانی که به فدائیان یا مجاهدین پیوستند از گرما و لذت کار جمعی بهره مند شدند. بسیاری از فعالین زن به دلیل اینکه در عنوان جوانی در گیر فعالیت سیاسی شدند نسبت به جامعه ای که بوسیله اختلافات طبقاتی، جنسی و قومی تقسیم شده بود

احساس بیگانگی میکردند. سانسور و سرکوب مانع ایجاد ارتباطهای سیاسی بین افراد و باعث تشدید احساس بیگانگی و نوعی درماندگی شده بود. عضویت در گروه هائی از انقلابیون فداکار بعنوان پادزهر این احساس عمل کرد. حضور در چنین جمعی با افکار مشابه موجب ایجاد بستگی گروهی و احساس تعلق شد. یا بر اساس آنچه مرضیه احمدی اسکویی در شعرش موسوم به "موج" نوشته است:

اینک پیوسته ام

به امواج بی پایان

هستی مان تلاش

و نیستی مان آسودن است! ۳۴

با وجود این، محدودیتهای امنیتی و تعداد اندک زنان در چنین گروه هائی، روابط بین آنها را سخت محدود می نمود. زنان نظامی کار اغلب سایر چریکهای زن را در زندان ملاقات می کردند. ۳۵ يك زن فعال می گفت: " زندان زنان تنها جائی بود که رفقای زن سازمان می توانستند رابطه اجتماعی برقرار کنند. بهترین و عمیقترین دوستی های سیاسی و سازمانی بین رفقای فدائی زن از بند زنان زندان اوین سرچشمه گرفته است. آنجا بود که زنان زندانی برای اولین بار معنای خواهی را فهمیدند."

در ابتدا، هیچ زندان مخصوصی برای فعالین زن وجود نداشت، آنها در بند زندانیان عادی نگهداری می شدند. در آن جا، زنان سیاسی که اغلب از طبقات متوسط بودند برای اولین بار زنانی را ملاقات می کردند که بدلیل روسپی گری، دزدی یا قتل زندانی شده بودند. زندانیان سیاسی معتقد بودند که این زنان فاقد آمادگی برای سیاسی شدن هستند. " ما حتی برای نقل و انتقال پیامهایمان به آنها اعتماد نمی کردیم." اما سعی می کردند در مورد مشکلات اجتماعی مربوط به تجربیات روزانه زنان بحث کنند. این بحثها از دید گاه طبقاتی به بررسی مسائل اجتماعی می پرداختند و به ندرت به ستم زنان از دیدگاهی فمینیستی برخورد می کردند. با پذیرفتن اینکه ستم طبقاتی ریشه تمام ناهنجاریهای اجتماعی است، فعالین زن بهائی اندک برای مرد سالاری قائل شدند حتی زمانی که این چنین از نزدیک با زنانی که فشار این ستم تحمل می نمودند زندگی می کردند.

در دوران بعد از انقلاب نیز روابط زنان سیاسی رده بالا با دیگر زنان دچار مشکل بود. وظایف سازمانی و دور شدن از مردم عادی، باعث شده بود تا آنها نتوانند با توده های زنان ارتباط داشته باشند. حتی روابط فعالین زن با یکدیگر نیز آسان نبود. یکی از زنان فدائی چنین اظهار می دارد: "برخی از حادثه های اختلافات درون سازمانی که دیده ام بین زنان اتفاق افتاد، هر چند برخلاف آنچه در مورد مردان سازمان معمول بود، این اختلافات هرگز به شکاف درون سازمان منجر نشد. دیگری می گفت: "اگر چه در کمیته مرکزی يك زن هم بود اما او بیشتر از رفقای مرد نسبت به ما سخت گیر، قاطع و رسمی بود. نمی توانستی به او نزدیک شوی چون نگران بود که اگر رفیق زنی بخواهد به او نزدیک شود قصدش شایعه پراکنی و یا صحبت کردن راجع به مسائل خصوصی است." به عبارتی دیگر زنان برای تضمین موفقیتشان در يك سیستم مردانه لازم دیدند از تماس هایی که ممکن است بعنوان غیر حرفه ای یا زنانه تعبیر شود، خود داری کنند.

همه جا يك نوع تقسیم وظایف سازمانی بر اساس جنسیت وجود داشت. يك فعال سیاسی در مرز کردستان ذکر میکند که در سازمان او زنان عمدتاً مسئول تبلیغ، ترویج و نگارش بودند و فعالیت های نظامی و کار در فرستنده ها اساساً به مردان سپرده شده بود. گر چه وظایف مربوط به کار در خانه به شکل سنتی تقسیم نشده بود. يك زن از سازمان پیکار و فعال در حومه های کارگری تهران تعریف میکند که انجام کارهای روزانه خانه بستگی به وقت آزاد افراد داشت، نه به زن بودن یا مرد بودن. "در مجموع زنانی که اعضای رسمی گروه های چپ بودند از برابری بیشتری با مردان هم گروه خود برخوردار بودند تا دیگر رفقایشان که در سازمانهای پیرامونی فعالیت می کردند و دائماً مشغول جمع آوری کمک و روابط عمومی بودند. غالباً زنها بدلیل "صبر و بردباریشان" مسئول میانجی گری بین افرادی می شدند که در درون سازمان با یکدیگر مشکلی داشتند. مشخص کردن توزیع دقیق قدرت بر اساس جنسیت بدلیل پنهانکاری سازمانها غیرممکن است. اما مشاهدات من نشان میدهد که زنان پست های برجسته ای را اشغال کرده بودند و در تمام سطوح گوناگون سازمانی حضور داشتند. از جمله در بسیاری از پست های تصمیم گیری، اما در بالاترین ارگان های تصمیم گیری، زنان پست کمتری داشتند.

غالب زنان از این گله مند بودند که رفقای مردشان قدرت و اختیارات سیاسی و سازمانی آنها را به هیچ می گرفتند. يك نفر می گفت پیشمرگه های کرد رهبری او را زیر سوال می بردند. هر چند رفقای مردش به شدت با این رفتار مخالف بودند. فعال دیگری که مسئول پایگاهی در کردستان بود تعریف می کرد که يك پیشمرگه مسن به او گفته بود: " برای چند ماه من نگران بودم که زندگی ما دست تو بود. فکر می کردم که تو يك زن هستی. اما حالا می دانم که تو يك مردی. " وقتی این موضوعات در جلسه های سازمانی مورد بحث قرار می گرفت با آنها به عنوان رخدادهای مجزا برخورد می شد. اگر مردی مقصر شناخته می شد، مشخصا بخاطر همان عمل مشخص مورد انتقاد قرار می گرفت بدون اینکه هیچ کوششی برای ربط دادن آن با شوینسم بعمل آید.

تمام زنان (هم چنین فعالین مردی که با آنها مصاحبه کردم) اظهار کردند که سازمان هایشان در زندگی زنها بیشتر مداخله کردند تا در زندگی رفقای مرد. گر چه حتی در راحتترین محیط ها، زنان و هم چنین مردها مجبور به پوشیدن لباس های ساده بودند، سازمان ها فشار بیشتری را در مورد لباس پوشیدن زنها اعمال میکردند. يك هوادار سابق پیکار می گفت هنگامی که در اروپا بود " يك رفیق که از ایران برای ماموریت آمده بود از يك رفیق دیگر به خاطر پوشیدن شلوار چسبان و هم چنین رفتن به استخر با مردان انتقاد کرد. " يك زن دیگر به خاطر می آورد که يك روز در تهران، در وسط بحث با چند مرد طرفدار حکومت، از اظهارات یکی از افراد خنده اش گرفت. او گفت: " روز بعد مسئول هسته ما بمن گفت که مسئول او مرا بهنگام خندیدن دیده و تاکید کرد که من باید بیش از این جدی باشم و از هر گونه مسئله ای که باعث به خطر افتادن آبروی من یا اعتبار سازمان شود اجتناب کنم. " این فشار بعد از تابستان ۱۹۸۱، زمانیکه کردستان ایران و مرز بلوچستان با پاکستان محل فعالیت های سیاسی شد افزایش یافت. این نقل مکان به مناطق متعلق به اقلیت های قومی که مدتهای طولانی از شوینسم اکثریت فارس رنج برده بودند، موجب تقویت رفتارهای محافظه کارانه جنسی نزد چپ ایران شد. زندگی در روستاها، انقلابیون را وادار کرد تا نسبت به انتظارات و ارزش های محیط پیرامونی خود دقت نمایند. بعنوان مثال، مطابقت با دستورات لباس پوشیدن یکی از اصول اجباری چپ ها شد. زنی میگفت: " بعضی اوقات رفقا چنان به سر کردن روسری در تمام اوقات عادت کرده بودند که حتی وقتی برای شرکت در جلسات به اروپا می آمدند باز هم به این کار ادامه می دادند. در واقع به این خاطر که دیگر این دشمن نبود که ما را کنترل می کرد - بلکه مردمی بودند که انقلابیون خود را وقف آنها کرده بودند - و درست به همین خاطر درونی کردن ارزش های تحمیلی ساده تر شد.

رهبران مرد معتقد بودند که با اینکار فقط به اعتقادات مردم "احترام" گذاشته اند اما فعالین زن معتقد بودند که این اقدامات تا حدی اضافی است.

اگر ما کاری انجام می دادیم که کمی با نورم های محلی تفاوت داشت از طرف سازمان مورد انتقاد قرار می گرفتیم. شوهر من در آن زمان در اروپا بود و رهبری دائم به من می گفت که باید حلقه ام را به انگشت کنم. آنها چنین استدلال می کردند که برای روستائیان درك اینکه زنی که مردی در زندگیش نیست، میان این همه مرد باشد مشکل است. پس حلقه را دستم کردم با امید به اینکه روستائیان کرد بتوانند بهتر بخوابند. انکار نمی کنم که شخص باید خود را با رسوم محلی وفق می داد اما فکر می کنم ما خیلی راحت تسلیم شدیم، آنچنان راحت که در واقع از مردم محلی هم محافظه کارتر شدیم.

قبل از ۱۹۸۱، زمانی که فعالین سیاسی با خانواده های شان و یا در خانه های تیمی زندگی می کردند، محدود بودن فعالیت و عدم شناخت در باره زندگی خصوصی یکدیگر جای مقداری مانور برای فعالین باقی می گذاشت. در کردستان یا بلوچستان اما، زیستن در پایگاههای سازمانی، زندگی های خصوصی را همچون کتاب باز شده ای رو کرد و این در ترکیب با سنگینی موسوم به "رسوم محلی" فشار بر زنان را تشدید کرد. ازدواج های درون گروهی افزایش یافت. چون تعداد مردان از زنان بیشتر بود "هر زنی که ازدواج نکرده بود یا شوهرش کشته شده بود چنین فشاری را تجربه می کرد. زنان مجرد بیشتر شایسته این فشار تشخیص داده می شدند. " فشار در این مورد بسیار زیرکانه و ظریف بود، از هیچکس خواسته نمی شد که ازدواج کند. يك زن می توانست به خواستگار خود جواب منفی بدهد. اما اگر تعداد جوابهای منفی زیاد می شد، رهبری مداخله می کرد. " رهبری زن را به مرکز فرماندهی می خواست و پدرخوانده با او "حرف" می زد. (این وضع تا کی می تواند ادامه پیدا کند؟ میان این همه رفیق، حتما می

توانی فرد مناسبی را پیدا کنی.) آدم می توانست مدتی در برابر این حرفها مقاومت کند اما بالاخره تسلیم می شد. این ازدواج ها بعد از اینکه فشار زندگی در پایگاه های نظامی برداشته می شد بندرت دوام می آورد. چنین مداخله هایی به هیچ وجه به دروه ی پیش از ۱۹۸۱ محدود نمی شد. بعنوان مثال، اعضای سازمان پیکار از آئین نامه سازمانی نام بردند که از اعضا می خواست قبل از ازدواج تأیید سازمان را در این مورد بگیرند. یک عضو سابق پیکار که شوهرش گرایشهای سیاسی متفاوت داشت بخاطر می آورد که با مخالفت سازمان مواجه شد. از او خواسته شد که شوهرش را ترک کرده و با یکی از اعضای رهبری ازدواج کند. برای اجتناب از فشار بیشتر، "من پاسخ دادم حاضرم از شوهرم جدا شوم ولی هیچوقت از من نخواهید که با کس دیگری ازدواج کنم." قبل از آنکه بحث بیش از این ادامه پیدا کند سازمان از هم پاشید و زن دستگیر شد. او هم چنین شاهد فشار مشابهی روی خواهرش بود :

خواهرم می خواست با مردی از رده های بالاتر سازمانی ازدواج کند. رهبری مخالف بود. به او گفتند که تفاوت در رده های سازمانی آن دو برای زندگی شان مناسب نیست. "شما دو نفر از رده ها ، مسئولیت ها و موقعیت های مختلف هستید. تو مانع زندگی سیاسی او خواهی شد." خواهرم و همسر آینده اش از سازمان اطاعت نکردند. عدم اطاعت همسر خواهرم بعنوان یک نکته منفی در پرونده او ثبت شد.

بعضی سازمان ها کنترل کمتری روی زندگی خصوصی اعضایشان داشتند. از یکی زنان رده بالای فدائی پرسیدیم : "آیا رهبری روی تصمیم خصوصی شما مربوط به مواردی مثل ازدواج، طلاق و یا بچه ها محدودیت هایی اعمال می کرد؟" او در پاسخ گفت: "به هیچ وجه "

" از آنجاکه من یک فرزند خود را بخاطر فعالیت های سیاسی از دست داده بودم چند بار به من گفته شده بود که اگر میخواهم فرزند دیگری بیاورم سازمان ترتیبات لازم را برای اینکه به فعالیت های من لطمه ای نزنند خواهد داد. گر چه، البته، مواردی بودند که سازمان فشارهای بیشتری را بر روی زنان اعمال کرد تا مردان، بخصوص روی رفقای که شوهرانشان را از دست داده بودند. در یک مورد، سازمان چنان وضعیتی را بوجود آورد که یک رفیق زن مجبور به تسلیم در مقابل ازدواج شد. هر چند ازدواج آنها چندان نپایید.

درک چنین قوانین خشکی، از جمله آئین نامه ازدواج در سازمان پیکار جز با بررسی فاکتور شرایط سخت و خشن فعالیت سیاسی زیر زمینی قابل درک نیست. سرکوب رژیم انقلابیون را مجبور به تشکیل واحدهای کوچک در درون سازمان نمود که شناخت بسیار کمی از یکدیگر داشتند. چنانچه افراد از رده های مختلف سازمانی با هم ازدواج می کردند، از ارتباطات یکدیگر مطلع می شدند، به طوریکه اگر یکی از زوجین دستگیر می شد آسیب زیادی به گروه وارد می ساخت و در صورتی که افرادی از سازمان های مختلف با هم ازدواج می کردند هر دو سازمان آسیب پذیر می شدند.

بعلاوه ، ازدواجهای درون گروهی فعالیت های سازمانی را آسانتر می ساخت. یک زن اظهار می دارد:

در شهر محل سکونت من فوق العاده فعال بودم . سازمانم به من پیشنهاد کرد که باید با مردی از گروه خودم ازدواج کنم. آنها معتقد بودند که ظاهر خانواده داشتن پوشش خوبی برای بسیاری از ارتباطات است. در ضمن، داشتن یک خانه امن اضافی در شهر، می تواند بسیار مفید باشد. فکر می کنم که حق با آنها بود. هر چند پیشنهادشان را رد کردم. بخاطر می آورم که اغلب برای نقل و انتقال مهمات از یک قسمت شهر به قسمت دیگر، ناچار بودم از فرزند شخص دیگری بعنوان پوشش استفاده کنم.

بسیاری از جنبه های فعالیت های سیاسی زیر زمینی هنوز ناشناخته است. یکی از این جنبه ها، خودکشی است. شایعاتی مربوط به تعدادی خودکشی در بین فعالین سیاسی بخصوص بعد از ۱۹۸۵ پراکنده شده است. یک زن فدائی در پاسخ به سوال من گفت : " این مسئله یک تابو است .هیچکس در سازمان در این مورد صحبت نمی کند. سازمانهای سیاسی تا بحال یک مورد خودکشی را تأیید کرده اند. خشونت های خانوادگی نیز بسیار محرمانه تلقی شده اند. به این خاطر تعیین میزان عمومیت این مسئله در بین چپ ایران مشکل است، اگر چه من از چند مورد مطلع شده ام. خود من شاهد موردی بودم که در آن یک زن بخاطر بد رفتاری های فیزیکی دچار میگرن و کابوسهای شبانه ممتد - تا سالهای بعد از جدائی شان - شده بود.

فعال سیاسی اولین رابطه جنسی خود در سن سی سالگی را چنین به خاطر می آورد:

من فقط با یک مرد بوده ام، دربیست و هفت سالگی او را ملاقات کردم. سه سال بعد برای اولین بار با هم رابطه جنسی داشتیم. این تنها تجربه ی من بوده است. با وجود همه ی اداهای مردانه ام زنی بسیار سنتی بوده ام. هنوز هم همین طور هستم. تا این اواخر احساس می کردم که زنجیری به پاهایم بسته است. فکر می کردم آدم باید قبل از داشتن رابطه جنسی ازدواج کرده باشد. وقتی که زنان دیگر در باره خواسته های جنسی شان صحبت می کردند، فکر می کردم آنها چقدر سطحی و بی تحمل هستند. حالا کاملاً جور دیگری فکر می کنم، اما در عمق وجودم هنوز همچون گذشته احساس می کنم. وقتی برای اولین بار با دوست پسرم خوابیدم برای یکماه احساس بدبختی می کردم. از خودم بخاطر خوابیدن با کسی که نه شوهرم بود و نه احتمالی برای این که با او ازدواج کنم وجود داشت بدم می آمد. داشتن رابطه جنسی با یک شخص صرفاً بخاطر اینکه به او علاقمند هستی دلیل کافی و مناسبی نیست. تو باید بدانی که با او خواهی ماند. عجب عمر تلف کردنی! من باید با این مشکلات وقتی که نوجوان بودم درگیر می شدم، نه در سی سالگی.

احساسات رومانتيك و شاعرانه در بین فعالین سیاسی زمانی اوج میگرفت که میتوانست با اصول انقلابی همزیستی داشته باشد. يك زن دیگر چنین می گوید:

"قبل از انقلاب يك شوهر خوب با تحصیلاتش، شغلش و ثروتش مورد قضاوت قرار میگرفت، اما بعد از انقلاب معیارها به اینکه همسر آینده چقدر در سازمانهای سیاسی با نفوذ و فعال است تغییر یافت. "گرچه وضعیت سیاسی شوهرآینده برای زنان بسیار مهم بود، این تمام فریبندگی مسئله نبود. فعالین سیاسی و به ویژه زندانیان سیاسی زمان شاه، تنها از مقام و احترام اجتماعی برخوردار نبودند. آنها بسیاری از مشخصاتی را داشتند که زنان سیاسی در شوهرآینده شان جستجو می کردند. این ویژگی ها عبارت بودند از روشنفکری، مهربانی، اندیش مندی، و فداکاری در راه انسانها و ارزشهای انسانی. این وضعیت در مورد ازدواجهای سیاسی بین فعالین رده بالا تا حدودی متفاوت بود. دو عامل ازدواج های سیاسی و درون گروهی را در افراد رده های بالای سازمانی کما بیش اجتناب ناپذیر کرده بود: اول - محدودیت تماس با افراد غیر سیاسی و غیر سازمانی، و دوم - ممنوعیت سازمانی در مورد ازدواج با افراد غیر سیاسی. در مقایسه با ازدواج های اعضای عادی، ازدواج رده های بالاتر بیشتر بر اساس اشتراك نظر بود تا جاذبه ی رده و موقعیت سازمانی. به سبب مخفی کاری، تعیین دقیق رده ی اعضای مختلف سازمان کارمشکلی بود.

مشخصه ازدواج های سیاسی چه بود؟ اول، هر دو نفر معمولاً در گروه سیاسی مشابه ای فعالیت داشتند. هم چنین مردان اغلب تجربه سیاسی بیشتری داشتند، مسن تر بودند و در رده های بالاتر هرم سازمانی فعالیت می کردند. و از آنجاکه بیشتر برخورد های آن دو در دوران پیش از ازدواج بر محور فعالیت های عمومی سیاسی می گشت، اطلاعات آنها در مورد یکدیگر بسیار محدود و يك بعدی بود، کشش به سوی جنس مخالف اغلب بر اساس گرایشات سیاسی مشابه بود که چنانچه تجربه نشان داد برای حفظ تداوم زندگی زناشویی ناکافی یا موقتی بوده است. دیری نپائید که موج عظیم ازدواجهای سیاسی ماههای بعد از انقلاب منجر به موجی از جدائی ها گردید.

يك زن ذکر می کند که خواهرش با مردی پانزده سال بزرگتر از خودش ازدواج کرد. او همسرش را در زندان در چند ماه آخر حکومت شاه ملاقات کرد. او که خود با يك "قهرمان ازدواج کرد، پروسه این تصمیم گیری را چنین تعریف می کند:

اوایل بهار ۱۳۵۸، تازه به دانشگاه راه یافته بودم. اصغر (اسم مستعار) را که زندانی سیاسی زمان شاه بود و حالا کاندیدای مجلس بود ملاقات کردم. زندانیان سیاسی برای همه ما قهرمانان بزرگی بودند. بعد از شش ماه فعالیت مشترک سیاسی، از من در خواست ازدواج کرد. خانواده ام مخالف بودند، بخصوص برادرم که بمن هشدار میداد که ما در آینده مشکلات خواهیم داشت. اما چون اصغر يك زندانی سیاسی بود من فکر کردم که باید با ازدواج کنم. ۲۸ از او پرسیدم "آیا باید" به دلیل احساس مسئولیت بود یا فکر می کردی به عنوان عضوی از مردمی که اصغر برای آنها مبارزه کرد و به زندان افتاد مدیون بودی؟" او گفت: "نمی دانم، شاید. هرچه باشد، آنها در نظر ما انسان های معمولی نبودند، آنها قهرمانان ملی بودند."

این افراد در آن زمان در اوج جلوه و شکوه خود بودند. یکی از زنان هوادار فدائی به من گفت زمانی که در اوائل

با وجود موارد فوق، اکثریت قابل ملاحظه ای از زنان انقلابی و بالقوه تمام مردان انقلابی، بر این عقیده اند که روی هم رفته، رفتار برابری نسبت به دو جنس در سازمانهای سیاسی وجود داشت. بدون تردید مشارکت در فعالیت های مخفی به زنان فرصت دیگری داد تا ادعای برابری با مردان را بنمایند و البته به میزان قابل ملاحظه ای نیز با آنان به گونه ای برابر رفتار شد. اما مساله به این سادگی هم نیست. نخست این که انقلابیون مرد به رفقای زن خود نه چون يك زن، بلکه به عنوان مردان افتخاری، انقلابیون فاقد جنسیت، نگاه می کردند. گفته آن پیشمرگه پیر در مورد احساس آرامش پس از دریافت اینکه در واقع يك زن با خصوصیات مردانه مسئول پایگاه بوده، در واقع چکیده ای از نحوه نگرش چپ های ایران - مردان و گاهی زنان نیز - نسبت به فعالیتهای زنان در عرصه سیاسی است: "آنها زنانی استثنایی بودند که چون توانسته بودند از پس مسوولیت های سنگین سازمانی - یعنی کاری که تنها از يك مرد ساخته بود - برآیند، مورد ستایش و قدردانی قرار می گرفتند. مساله ی دیگر این است که می توان زنان را به عنوان سربازان خوب پذیرفت، اما رغبتی به پذیرش هر زن مبارز به عنوان رهبری کاردان نشان نداد.

از بحث بالا می توان چنین نتیجه گرفت که ممکن است جنبش های انقلابی انرژی نهفته ی زنان را آزاد نمایند، اما هیچ تضمینی نیست که زنان آن جنبش، فرجامی جز کارکشته های نظامی فراموش شده ی انقلاب داشته باشند. ممکن است گروه های سیاسی زنان انقلابی را همپراز رفقای مردشان ببینند، اما این لزوما بدین معنا نیست که آنها تمام زنان را در سطوح مساوی با مردان ببینند. همان گونه که نمونه جنبش مترقی ایران نشان داده است، دامنه تغییر به ویژه در داخل خانواده بسیار محدودتر از آنچه چپ، خود بدان امید وار بود، هست.

زندگی سیاسی و زندگی خصوصی

یکی از دستاوردهای فمینیسم غرب، مرتبط کردن بُعد های شخصی و سیاسی - اجتماعی زندگی زنان بوده است. زنان به طور فردی و از طریق مشارکت در گروه های ارتقا آگاهی دریافتند آنچه آنها مشکلات شخصی و خصوصی می پنداشتند، در واقع موانع و عوارض ناشی از سیستم پدر سالاری است که مبتلا به سایر زنان نیز می باشد. ۳۶

اگر چه تنی چند از فمینیست ها چنین استدلال میکردند که برابر انگاری زندگی خصوصی و سیاسی مشکل آفرین است ۳۷ فمینیست ها توانستند با قایل شدن این ارتباط، مفهوم "سیاست" را به گونه ای گسترش دهند که روابط خصوصی را نیز در حیطه ی خود بگیرد. به علاوه، این ارتباط به فمینیست ها هم چنین این امکان را داد که در کنار مبارزه ی سیاسی، زندگی خصوصی، نیاز ها و ویژه گی های شخصی خود را نیز حفظ کنند.

انقلاب ایران فاقد چنین برداشتی از حقوق خصوصی افراد بود. ایدئولوژی های انقلابی اغلب "ایدئولوژی های فراگیر جنبش" هستند که محدوده ی تجربه زندگی اجتماعی و خصوصی مبارزان سیاسی را تعیین می نمایند. این محدوده در ابتدا با توجه به تحلیل مشخص از شرایط مشخصی چون فشار، سرکوب سیاسی، یا افکار عمومی محافظه کارانه تعیین شد. اما راه حل های موقتی يك دوره ممکن است با شرایط جدید همخوانی نداشته باشد. بعنوان مثال، در مورد انقلابیون ایرانی، ناگزیری های زندگی چریکی از قبیل ایثار و بی توجهی به مادیات در عمل و در مسائل شخصی عمومیت یافت، چنین نگرشی به ویژه در ایران قبل از انقلاب بر زندگی هر هواداری حاکم بود. از دانش آموزان دبیرستانی انتظار میرفت که مشابه با معیارهای مطرح برای يك انقلابی حرفه ای زندگی کنند و زندگی خصوصی شان تحت الشعاع نیازمندی های سیاسی شان باشد. موفقیت های تحصیلی فعالین دانش آموز تنزل یافت. نیاز های خانوادگی و مسوولیت ها مورد بی توجهی قرار گرفت و دوستی ها به بوته فراموشی سپرده شد. بسیاری از زنان پس از اندیشیدن در باره ی تجربیات فعالیت سیاسی خود در مصاحبه های ما تاکید می کردند که عدم رشد خویشتن جنسی شان تأثیر عمیقی بر زندگی شان نهاده است: "محیط به ما آموخته بود که همه چیز سیاسی است، اگر چیزی به انقلاب مربوط نمی شد فاقد ارزش بود. کسانی که در پی تغییر کل اجتماع بودند نمی توانستند در زندگی فردی جذابیتی نمی دیدند. تنها سالها بعد از ترك ایران و سیاست بود که بسیاری از آنها (و تعدادی از مردها) دریافتند که "چیزی در زندگیمان کم بود". تنها بعد از ارتباط گیری با مردان بعنوان مردان و نه بعنوان رفقای مبارز بود که پی بردند تا چه اندازه برای رو دو رویی با پیچیدگی های زندگی واقعی فاقد آمادگی هستند. يك زن

دهه ۱۹۸۰ در هندوستان تحصیل می کرد، یک زندانی سیاسی سابق به او پیشنهاد ازدواج کرد. او در حالیکه بشدت می خندید بر خوردش را با این شخص چنین باز گو کرد:

"او در زمان شاه قبل از اینکه به زندان برود مجاهد بود. در آنجا با فدائیان تماس می گیرد و نظراتش عوض میشود. وقتی پای من به انجمن دانشجویان باز شد، او طوری ترتیب میداد که در هر جلسه ای با من صحبت شود، دائماً به من می گفت که نباید دامن بپوشم، "تمام رفقای دیگر شلوار می پوشند" این مسئله اصلاً بنظرم عجیب نیامد چون تمام دخترها و پسرهای عضو انجمن خیلی به هم نزدیک بودند و خیلی راحت با هم صحبت می کردند. علاوه بر این، فکر می کردم مردهای انجمن حق خود می دانستند که در هر کار رفقای زنشان دخالت کنند، از شیوه ی آب خوردن گرفته تا لباس. یک روز به من گفت که می خواهد بعد از جلسه با من صحبت کند. بعد از پایان جلسه با هم قدم زدیم. از من پرسید: "می دانی من که هستم؟" گفتم نه. بعد او در باره این که چقدر برای انقلاب فداکار بوده و از خود گذشتگی کرده صحبت کرد. "آنها آنقدر سرم را به دیوار کوبیدند که حتی بعد از این همه سال هنوز سردردهای وحشتناکی می گیرم." بعد اضافه کرد "و تو که می خواهی با من زندگی کنی باید این مسئله را در نظر داشته باشی." غافلگیر شدم. ابتدا فکر کردم منظورش از "زندگی کردن با من" کار کردن در یک انجمن است. بعد متوجه شدم که به خیال خودش از من تقاضای ازدواج کرده و من موافقت کرده ام. حالا او با من ازدواج کرده و من دارم از او مراقبت می کنم. از او پرسیدم: "آیا داری از من تقاضای ازدواج می کنی؟" گفتم بله، و فکر می کنم بهترین چیز برای تو ازدواج با من باشد. "مبهوت و وحشت زده شدم. سرش فریاد زد: "این چه رفتاری است؟ من تازه از ایران آمده ام، هنوز هیجده ساله. تو تازه در من حس کنجکاوای راجع به مسائل انقلابی را بوجود آورده ای. چرا بمن این فرصت را نمی دهی که بفهمم دارم چکار می کنم و چه در زندگیم می گذرد. هنوز هم نمی دانم که به مذهب اعتقاد دارم یا نه. من حتی به جلسه دانشجویان مسلمان هم می روم..." او گفت: "...می دانم. بهتر است این گنجی و آشفتگی را فراموش کنی. من خودم راجع به این مسئله فکر کرده ام و احتیاجی نیست تو اینکار را انجام بدهی." (فقط برای اینکه ادیتش کنم، روز بعد یک روسری سرم کردم و به انجمن اسلامی رفتم.) او هم چنین به من گفت که متوجه شده من ابروهایم را برداشته ام. "اما من ترجیح می دهم همسرم این کار را نکند. علاوه بر این تو با ابروهای پهن زیباتری" آن روز من برای اولین بار ابروهایم را برداشته بودم. یک روز مهم و فراموش نشدنی برای یک دختر هیجده ساله! احساس می کردم دوران دختری را پشت سر گذاشته و حالا دیگر یک زن بالغ شده ام. حالا نه تنها هیچکس بمن نگفت که زیباتر شده ام، بلکه یکی را هم پیدا کردم که بمن گفت قبلاً با ابروهای پهن قشنگ تر بنظر می آمدم.

سپس ادامه داد که خواستگارش آنشب شرابخواری را درمان مناسبی برای غرور جریحه دار شده اش یافت. بعد توضیح داد که چه گفتگوئی با رهبران مرد انجمن داشته است. دو تا از آنها به دیدنم آمدند. یکی از آنها از رفتار او ناراحت بود و دیگری فکر می کرد که من زیاده روی کرده ام. میگفت: چرا با او اینطور صحبت کردی؟ تو یک فرصت عالی را برای ازدواج از دست دادی!"

گرچه خود بزرگ بینی این شخص را نباید به همه تعمیم داد، مثال در واقع فضائی را که در آن ازدواج های سیاسی صورت می گرفت نشان می دهد. بسیاری تحلیل ها از چپ ایران در این نقطه نظر مشترک هستند که برداشت چپ از برتری جنس مرد به برداشت جنسی اسلام بسیار نزدیک بوده است. به گفته ی منتقدی: "**ضمن آنکه بین نیروهای مذهبی و چپ سکولار تفاوت های زیادی در برداشت از ترم های حقوق زنان در زندگی (عمومی) وجود داشت، اما دیدگاه های آنها وقتی به نقش زنان و مسئولیت های شان در زندگی خصوصی و خانوادگی برمی گشت به شکل حیرت آوری به هم شباهت پیدا می کرد.**" ۲۹

تحلیل من اما طور دیگری است. اگر چه چپهای ایران هیچوقت نظرات منسجمی درباره بازنگری در تعریف از نقشهای جنسی نداشتند اما تقسیم کار اجتماعی و خانوادگی موجود را بعنوان تحقیر و فشاری برای زنان می دیدند. میزان تاثیر چنین عقیده ای بر زندگی روزانه متفاوت بود. اما در کل اصول انقلابی تنها تاثیراتی محدود بر روابط شخصی داشت. آن گونه که یکی از زنان می گوید، "رفقای مرد معمولاً بیشتر طرفدار برابری و مساوات در داخل سازمان بودند تا در زندگی خصوصی شان." تنوع زیادی در زن ها و مردهای چپ به چشم می خورد و نظرات آنان در باره ی نقش های جنسی به عوامل چندی بستگی داشته است. بین افرادی که من با آنها مصاحبه کردم، زوج

های شهری و تحصیل کرده که از طبقات متوسط جامعه برخاسته بودند بیشتر پذیرای نقش خانواده برابرطلب بودند تا فعالینی که از طبقه کارگر بودند یا پس زمینه روستائی داشتند. مردان مجرد رفتار شوینستی بیشتری از خود نشان میدادند تا مردان متأهل. شاید به دلیل اینکه عقاید متأهلین در زندگی روزانه خانوادگی بیشتر در معرض چالش قرار گرفته بود. هم چنین برخی تفاوت های موجود بر اساس تجربه سیاسی فعالین قرار داشت. زنانی که انقلابیون کار کشته ای بودند مقاومت بیشتری در مقابل فشارخانوادگی نشان دادند تا خواهران تازه کار و مبتدیشان. مردان انقلابی که زمانی طولانی درگیر مباحث تئوریک بودند کمتر از مردان جوان، گرفتار شوینستیم عریان و بی حد و مرز بودند. برای نمونه، یک زن فعال می گفت که یکی از جلسات کمیته مرکزی سازمان در کردستان چندین بار قطع شد چون رفیق مردی که عضو کمیته بود باید از کودکش مراقبت می کرد. در بسیاری از موارد، بین اعضای سازمان و هواداران سازمانی تفاوتی وجود داشت. هم چنین، زنان عضو بطور نسبی روابط برابر و مساوی را بیشتر از زنان غیر عضو که با مردان عضو ازدواج کرده بودند تجربه کردند.

چگونه زنان فعال در مقابل تقسیم کار بر اساس جنسیت واکنش نشان دادند؟ آیا آنها، همانطور که یک نویسنده می گوید، تسلط مردان را بر زندگی خصوصی شان پذیرفتند؟ از مصاحبه ها کاملاً بر می آید که آنها وظایف سنتی خانه داری را با دید انتقادی مورد ارزیابی قرار ندادند و بخشی از زنان فعال، نقش های خانوادگی یا اجتماعی بخصوصی را بعنوان نقشهای زنانه تلقی می کردند. یکی از فعالان چنین بخاطر می آورد: "بعضی وقتها رفقای زن سعی می کردند داوطلبانه غذا پخته یا ظرف بشویند. شاید آنها خود را مقصر دانسته یا اعتقاد داشتند که این کارها واقعا بخشی از وظایف آنهاست یا فکر می کردند که رفقای مردشان نمی توانند این کارها را بخوبی خودشان انجام دهند." اما آیا این بدین معنی است که رفقای زن فاقد "اعتقاد ایدئولوژیک راسخ در مورد برابری زن و مرد" بودند یا اینکه آنها با فرهنگ مرد سالاری ساخت و پاخت می کردند؟ ۴۰ نه پاسخ قطعی مثبت و نه پاسخ منفی هیچ کدام نمی توانده درستی بازگویی پیچیدگی این مساله باشد. آگاهی زنان از ستم جنسی، اولین انگیزه آنان برای پیوستن به جنبش مقاومت نبود، اما اعتقاد به برابری، دموکراسی و عدالت در تمام ابعاد زندگی - از جمله جنسی - شرط لازم برای جذب به سوی فعالیت های سیاسی چپ بود. در نتیجه، بسیاری از زنان، به گفته یکی از فعالان "مقاومت جانانه ای" در مقابل تقسیم شوینستی وظایف خانه، حضور نا برابر در قدرت در خانواده، ایجاد محدودیت ها بر سر راه جنبش زنان یا بیان خلاقانه زنان از خود نشان دادند. بعلاوه، تجربه فعالیت سیاسی زنان بسیاری از آنان را تشویق کرد تا افکار سنتی خود را در مورد زن بودن مورد بازنگری قرار دهند. بعنوان مثال یک زن زکرمی کند که زمانی سازمان از رفقای زن خواست تا با زنان روستائی کرد بعنوان "بخشی از کار سیاسی در میان روستاییان" نان بپزند. رفقای زن دسته جمعی مخالفت کرده و به سازمان فشار آوردند تا در مسئولیت های اعضا تجدید نظر کند.

بطور کلی، سازمان ها توجه زیادی به روابط شخصی و خصوصی معطوف نمی کردند. مگر در مواردی اندک، و به ویژه در شرایطی که حقوق زنان به شکلی آشکار مورد تجاوز قرار می گرفت. یک نمونه جزوه درون سازمانی چاپ شده توسط فدائیان شاخه سیستان و بلوچستان است که تأیید می کند زنان بلوچ از حقوق انسانی، اجتماعی خود کاملاً محروم می باشند، از جامعه جدا، منزوی و بی سوادند و از طرف همسرانشان هیچگونه اعتنائی به آینده شان نمی شود، زنان برده شوهرانشان هستند و مردان حق دارند هر طور که دلشان می خواهد با زنانشان رفتار کنند. ۴۱ جزوه در ادامه تأیید می کند که حتی بعضی از فعالین نیز بشکل سنتی ازدواج کرده و از این امتیاز که فرهنگ بلوچی بعنوان حق ویژه مردان شناخته است به نفع خود استفاده کرده اند. جزوه، بعنوان انتقاد از چنین رفتاری، به فعالین مرد یاد آوری می کند که سوسیالیسم نمی تواند در ایران پیروز گردد مگر آنکه انقلابیون مرد عملاً اصول سوسیالیستی را در زندگی روزانه خودشان پیاده نمایند. "هر گونه برتری و رجحانی بر اساس جنسیت باید در سازمانهای کمونیستی یا در شیوه زندگی کمونیستی از بین برود. این حقیقت دارد که بعضی رفقا مجبور به ازدواج بر اساس عرف و عادات سنتی شدند، اما آنها نباید این سنت ها را در زندگی خانوادگی خود دنبال کنند." چون اکثر زنان بلوچ از مسائل سیاسی و اجتماعی بی اطلاع بودند به همسران انقلابی آنها توصیه شده بود که بردبارانه و به شیوه ای دوستانه زنان خود را در روند یادگیری یاری دهند. همچنین به فعالان خاطر نشان شده بود که برنامه عملی سازمان فدائیان خلق، آشکارا از حقوق زنان ۴۲ پشتیبانی می کند، با اینحال اگرچه چپ صاحب

قدرت حکومتی نیست و هنوز "اجرای این دستور العمل ها در سراسر جامعه امکان پذیر نیست اما رفقا وظیفه دارند در عمل، آنها را در جامعه کوچک خانواده به مرحله اجرا در آورند." ۴۳

در جنبش های انقلابی، زندگی خصوصی معمولا با فرد باوری و خود خواهی های فردی - که نوعی کژروی غربی و نمودی از تجمل گرایی تلقی می شود - یکی انگاشته شده است. بعنوان مثال يك محقق آن را به مثابه شکلی "صوری" از نحوه نگرش، آزادی معاشرت، کسب تحصیلات و دنبال کردن آلترناتیوهای شغلی بعنوان علائمی از آزادی زنان تلقی می کند. بنظر او "رهائی واقعی بشکل مشارکت زنان در تغییر نظام جامعه بعنوان بخشی از يك حزب که در جستجوی کسب استقلال ملی و آزادی برای زنان است، بدست می آید. حصول آزادی از طریق مراتب بالاتر يك مسیر کذب و اشتباه است. ۴۴ اما همان گونه که تحلیل بالا نشان می دهد، موشکافی دقیق "زندگی خصوصی" یا روابط شخصی بین فعالین زن و مرد بسیار مهم است، چرا که زندگی سیاسی اغلب آن چنان رومانتيک جلوه داده شده است که زندگی شخصی را تحت الشعاع قرار میدهد. تشخیص اهمیت زندگی شخصی بعنوان عرصه ای از ساختار اجتماعی، عرصه ای که اغلب زیر سلطه روابط مردانه است، اولین گام اساسی به سوی تضمین انتخاب دسته جمعی زنان و وثیقه پیروزی آنان در روند انقلابی است.

بسیج به نمایندگی از چه گروهی؟

چپ ایران بدلیل ناباوری به کارائی انقلابی آن دسته از زنانی که شرکت مستقیم در جریان تولید نداشتند، به بسیج زنانی که دل مشغولی اصلی شان رتق و فتق امور روز مره ی خانواده بود، توجه شایانی نکرد. این درك نادرست پیامد های منفی عمیقی در پی داشت. اظهارات زیر توسط سازمان پیکار، تصویری از این فرصت از دست رفته را به دست میدهد: "اگر سازمان پیکار و دیگر نیروهای چپ به نقش این دسته از زنان در تولید و باز تولید زندگی اجتماعی اهمیت بیشتری قایل می شدند، شاید می توانستند زنان بیشتری را به صفوف خود جلب کنند به جای آنکه امکان سازماندهی ایشان را به نیروهای اسلامی بدهند."

بنا به تحلیل سازمان پیکار، زنان خانه دار به علت موقعیت اجتماعی شان، قادر به درك تضاد طبقه کارگر و سرمایه دار نیستند. از آنجا که در يك خانواده ی کارگری، کارگر مرد، زنش را مورد استثمار قرار می دهد، ستم طبقاتی شکلی غیر مستقیم به خود می گیرد. در نتیجه، زنان خانه دار برای مشکلات طبقاتی - که مبتلابه ی خانواده ی خودشان نیز است - راه حلی نمی جویند. به باور سازمان پیکار، زنان خانه دار ماهیتی سنتی دارند و با هر چه محل آسایش محدود خانوادگی آنان باشد می ستیزند. ۴۵

چپ ایران عمل کرد مهم پیوند های خانوادگی را تنها بعد از تابستان ۱۹۸۱ دریافت، هنگامی که مادران و بقیه اعضای خانواده نقش محوری را در نقل و انتقال پیام ها، مخفی کردن مبارزان و روحیه بخشی به آنان و جستجوی شوهران و فرزندان در بند خود، ایفا کردند. بدنبال افزایش سرکوب که دیگر کار در کارخانه ها یا فروش روزنامه های رادیکال را در گوشه خیابانها غیرممکن می ساخت، چپ اهمیت اعتراض افکار عمومی نسبت به کمبود نیازمندی های اساسی را دریافت. نشریات چپ از هواداران خود خواستند که با توده ها که در صفها به انتظار می ایستادند در آمیزند و بر پایه نارضائی عمومی دست به تحریک زده یا، به قول Temma Kaplan، " شبکه روزمره زندگی" را سیاسی نمایند. ۴۶

آگاهی فمینیستی برای جذب زنان به سازمانهای انقلابی ضروری نبود. زنان چریک مسائل مربوط به زنان را پیش کشیده و سبک زندگی زنان سرمایه دار را محکوم کردند، اما تحلیل آنها تنها بر روی طبقات متمرکز بود بدون اینکه به ستم جنسی توجهی داشته باشند. آثار نوشته شده توسط انقلابیون چریک زن تنها محدود به چند شعر آموزنده و طرح - داستان کوتاه است که حول محور جنگ مسلحانه می چرخید. کتاب "حماسه مقاومت" اشرف دهقانی شامل شرح دوران اسارتش در زندان، فرار از زندان شاه و نیز اطلاعات اندکی در مورد زنان در جنبش انقلابی است ۴۷. يك مجموعه از طرح ها و شعرهای مرضیه احمدی اسکویی شامل نقل داستان هائی در باره زندگی مردم فقیر می باشد. زنان در نوشته های او تنها به عنوان قربانیان ستم طبقاتی یا فرهنگ فاسد و رو به زوال ظاهر می شوند. ۴۸ بعنوان مثال، او در یکی از طرح های داستانی اش زنی را توصیف می کند که در حال عزاداری بر سر جنازه دو

فرزند خود است که شب قبل از سرمای شدید یخ زده اند.

اولویت های مبارزاتی زنان چپ ایران بعد از انقلاب تغییری نکرد. حقوق زنان و مسائل مشخص جنسی در انقلاب مطرح نشد، چپ ایران چنین مسائلی را تفرقه افکنانه تلقی کرده و آنها را در جایگاهی بعد از اهداف وسیع تر ضد امپریالیستی و دموکراتیک انقلاب رده بندی کرد. حتی ظاهراً سازمان مستقل زنان بیشتر به سیاستها و مسائل طبقاتی اهمیت میداد، تا به سیاستهای جنسی. دو خواهر که در تماس با زنی از انجمن بیداری زنان قرار گرفتند تا یک گروه مطالعاتی تشکیل دهند اظهار می دارند که در این گروه مطالعاتی چیزی درباره "مساله زن" نخواندند. مطالعات آنها فقط در باره تکامل، اقتصاد امپریالیستی و فلسفه بود. چند ماه بعد وقتی این دو خواهر هوادار یک سازمان چپی شدند، به آنها گفته شد که باید بین گروه مطالعاتی و سازمان سیاسی یکی را انتخاب کنند که در این میان گروه مطالعاتی بازنده شد.

به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) پایانی ناگهانی بود بر "اتحاد نیروهای ضد شاه - ضد امپریالیست" وحدتی غیر واقعی که چپ برای حفظ آن تلاش فراوان ولی بی ثمری کرده بود. فرمان خمینی مبنی بر رعایت حجاب هزاران نفر از زنان را برای تظاهرات اعتراضی به خیابانهای تهران کشاند. ۴۹ چپ در مقابل جنبش زنان برخوردی دو گانه در پیش گرفت. بسیاری از زنان و مردان فعال سیاسی حجاب را بعنوان بخشی فرای ساختار اجتماعی و پدیده ای ثانوی که تنها فمینیستهای غربی یا تعداد اندکی از زنان روشنفکر ایرانی را خوشایند نیست قلمداد کردند. ۵۰ از این رو سازمانهای چپ رسماً در این تظاهرات شرکت نکردند. اگرچه به فعالین سیاسی رهنمود داده شد که بدون نشان دادن وابستگی سیاسی در این تظاهرات و بطور فردی شرکت نمایند.

مسائل زنان برای چپ ایران در درجه ی نخست دفاع از حقوق زنان کارگر و زنان اقلیت های قومی و ملی معنی می داد. اگر زنان چپی حداقل شرکت را در سازمان های زنان داشتند، اما شرکت شان در فعالیت های سیاسی درکنار طبقه کارگر بسیار قابل ملاحظه بود. آنها در کارخانه ها کار می کردند و سیاست های اقتصادی سرمایه داری را به همراه مشکلات جاری اجتماعی و سیاسی، برای زنان (و مردان) کارگر تشریح می کردند. بسیاری از آنان به صف مبارزه علیه بیسوادی پیوستند. یک زن که از کار گزاران کلاس های سواد آموزی یک مرکز زنان چپی در اصفهان بود، با افتخار درمورد این پروژه صحبت میکرد: "تا این لحظه فکر می کنم کار در کلاس های سواد آموزی یکی از پر ثمرترین کارهایی بوده است که درطول زندگیم انجام داده ام."

درک زنان فعال از مسئله زن دستخوش تغییرات چندی شد. ابتدا زنان فعال ایرانی مسئله زن را به مثابه بخشی از مسئله زنان کارگر مورد بحث قرار دادند. چنین برخوردی با مسئله، مشکل را از همان آغاز خارج از رابطه زن و مرد قرار داد. به عبارت دیگر، مساله زن را یک مشکل انتزاعی ساختار اجتماعی - اقتصادی می دید. یک زن قضیه را چنین تعبیر میکند:

به مسئله زن زیاد علاقمند نبودم چون آن را از سایر مسائل جدا نمی دانستم. به جلسات زنان نمی رفتم - و هنوز هم نمی روم - چون فکر می کردم که مشکل من نیست. نه اینکه با تئوری های مربوط به سرکوب زنان بعنوان جنس دوم آشنا نباشم، نه کاملاً برعکس. اما با توجه به محیط خانوادگی و پس زمینه تعلقم به طبقه متوسط فکر نمی کردم که هیچ حقی از من ضایع شده باشد."

پیشینه اجتماعی فعالین زن و ایدئولوژی انقلابی مانع ارتقا آگاهی فمینیستی گردید. از آنجا که این گونه زنان در واقع افرادی بر آمده از طبقه متوسط بودند که به نمایندگی از طرف طبقه کارگر و کشاورز می جنگیدند، مسائل خود را به عنوان زن نفی می کردند و برتری جنسی مردان را مشکل زنان دیگر می دانستند، نه مشکل خودشان. انقلابی گری، چنان بر آنها مسلط بود که هر چند وجود سرکوب جنسی را در جامعه (بخصوص در زمان جمهوری اسلامی) احساس می کردند، نمی توانستند اهمیت آن را بدرستی درک کنند. بتدریج حساسیت نسبت به سرکوب زنان جلوه گر شد. تنفیری که رژیم اسلامی از جنس زن از خود نشان داد ثابت کرد مساله آنقدر حاد است که قابل چشم پوشی نیست. در غیاب تفکر فمینیستی، نگرانی در مورد حقوق زنان بجای آن که از باور به تغییرات ساختاری رادیکال در بنیان های مرد سالاری جامعه ناشی شود، ریشه در واکنش نسبت به حرکات ارتجاعی اسلامی داشت. از جمله یک زن روند مخالفت خود را با تفکر رژیم اسلامی این گونه توضیح می دهد:

ما با اقوام خود روابط بسیار نزدیکی داشتیم. روزهای آخر هفته را همگی با هم می گذرانیدیم. حالا يك عده پیدا شده بودند که به ما بگویند معاشرت دختر و پسر گناه دارد.

زن دیگری می گوید که او زمانی به "بی عدالتی جنسی" بیشتر پی برد که والدینش برنامه های کوهنوردی او را محدود کردند. چرا که مردم پشت سرمان حرف می زنند، در حالی که برادرش می توانست هر موقع که بخواهد در این برنامه ها شرکت کند. زن سوم بر افزایش علاقه مذهبی در جامعه تاکید میکرد. او می گفت: "پدر و مادرم قبلا هم آدم های مذهبی ای بودند، اما ما در پیروی از عقاید خودمان آزاد بودیم. بعد از انقلاب یکدفعه برادر کوچکم حزب الهی شد. بعد شروع کرد به تعیین تکلیف برای من و اصرار براین که حتما باید نماز بخوانم." تشخیص این مشکلات به يك درك فمینیستی و انتقادی تحول نیافت. بخشی به دلیل نیروی فراگیر ایدئولوژی سازمانی چپ و بخشی بخاطر تاثیرات فلج کننده سرکوب دموکراسی در جمهوری اسلامی، به ویژه پس از تابستان ۱۹۸۱، که فرصت ناچیزی را برای ارزیابی مجدد و بازنگری تئوری های پذیرفته باقی گذاشت.

شکست انقلاب و افزایش قدرت دولت اسلامی بسیاری از فعالین سیاسی را از شیفتگی نسبت به تئوری و عمل چپ رها کرد. ۵۱ زندگی در تبعید و آشنا شدن با تجربه زنان جوامع مختلف، مشاهده ناتوانی چپ ایران در مصاف با رژیم اسلامی و درك میزان واقعی کوتاهی چپ در مبارزه با تبعیض جنسی، بسیاری از فعالین زن را متقاعد ساخت که چپ کنونی نتوانست کاملاً به چالش با ستم جنسی برخیزد. ۵۲ این درك برخی را به انفعال کشاند و بسیاری را در همان زمان به جستجوی پیگیرانه برای یافتن آلترناتیوهای دیگر ترغیب کرد. گروه های گوناگون زنان ایرانی در اروپا و آمریکای شمالی تشکیل شدند، هر چند اغلب عمر کوتاهی داشتند و توسط فرقه بازی ها از میان رفتند. زنان چپ در حال حاضر نسبت به جنبش زنان احساس مطلوب تری دارند، گر چه سوسیالیست ها هنوز اولویت را به زنان کارگر می دهند - این تاکید زنان سوسیالیست به ویژه از آن رو اهمیت دارد که توجه دیگر گروه های زنان تبعیدی و مهاجر ایرانی به طور انحصاری معطوف به دلشغولیهای زنان طبقه ی متوسط می باشد.

این مقاله شکل ها، شرایط، دستاوردها و محدودیت های مشارکت سیاسی زنان را در ایران بررسی کرده است. طبق این بررسی، زنان ایرانی به جنبش سوسیالیستی پیوستند تا برای کسب برابری، عدالت اجتماعی و استقلال مبارزه کنند. با این همه، آنان نیز همچون زنان در سایر انقلاب های سوسیالیستی و ضد امپریالیستی خود را برای وفاداری به نقشهای جنسی تحت فشار یافتند. درعین حال، آنها به دلیل اعتقاد به این که پیروزی انقلاب، خود به خود تمام اشکال برتری جنسی را ریشه کن خواهد کرد، با نابرابری های جنسی درون جنبش انقلابی مبارزه نکردند. بعد از شکست چپ، و سرخوردگی از سیاست های جنسی آنان، فعالین زن در تبعید زندگیشان را بعنوان انقلابیون مورد بازنگری قرار دادند. آنها در حالیکه محدودیت های فعالیتی شان را بعنوان زن درك می کنند، بر این که مشارکت شان در فعالیت های سیاسی موجب پربراری زندگی شان شد و به آنها احساس استقلال و سودمندی دیر پای بخشید، تاکید می کنند. به گفته ی يك زن مبارز: "بسیار خوشحالم که در جنبش شرکت کردم، به خودم افتخار می کنم. اگر چه تلاش های ما کاملاً موفقیت آمیز نبود، اما مطمئنم که روزهای بهتری در پیش داریم."

